

جزا دل
محررات الشافعية

۱۳۱۵

محمد عبدل حکیم صاحب



بيتوته فرأيت رجلا عزيزا قال لي يا حليم ان كان عندك مهربات حريتها

او انتخبته فلا مسكان لان يكون مسكان احسن بصرف التجربة من هذا
المكان فقلت يا سيد اينما من عندك تقول وغير هذا يقول

فقال نا وانا عبد القادر من القادر اقول فحين سمعت هذا

اردت ان اسجد فارشدني ان هذا ليس به مشيئتك بل
عقوبتك فغلبت الحقيقة العنصرية كسحت فرفعت راسي في

المنام رأيت الكعبة كروية العاين في ذلك الموضع فلما افقت
بإفاقة كل افاقة نذرت لله تعالى ان اجمع المهربات ولا

اخذ باحد من المخلوقات انشا الله الخالق الارض والسموات

فمن ذلك اليوم في استخراجها شرعت من مائة واحد عشر كتابا

وفي احد عشر سنة اتممت والسبب لاطهار رزق الرويا

استمال كلامه الله تعالى واثما بنعت ركب فحدثت والا

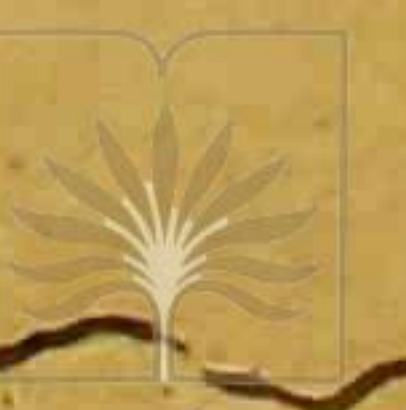
فقد وردا للكتان ايمان وسميتها بالمهربات الشافية

واقفيتها في استخراج التجارب اللتب الكافية فالحققتها



٢
١
الى جنب الكبرياء بالطول والحققتها الى الموالى الامر طلبا للمزارع
وايديتهما الى من يثله النظر جلبا للمنافع ذي الفصل والجموع
وامع الحبيبات والجنود لاعم اللطف والاحسان ساطع الغر
والامتنان نامى اسم الحاكم حامى اسم الحاكم جل مسرته فى
استماع مطالب الرعايا وعلى همة فى انتفاع البرايا سبحانه
الله على من ملازمة امطار الطاف الله على لوائقه ارتعد الاعداء
بلعات سيف اسمه الاعلى وارتعش قباب الحساد بوسمه الاجلى
مصدر الفيض الجسم مظهر الفضل العظيم سيماء مع الحكماء و
العرفاء باثبات التعظيم والتكريم لانزال اطناب خيام عمره مبرورة
ياو تاد التائيدات السحابية وسراوقات دولته منوطة
بسمالك التائيدات فالمرحوم من الناظر فيه اصلاح ما وقع
فيه من الخطا احسانا والله تعالى مجازيه روحا وراحانا
خبطه دردم مؤخر لراست سبب برودت هوا و يخ وآب علامت
وجوده و ثقل حواس علاج تكميد واستحمام وانكباب آب گرم و
تدخين ادملان حاره و تقليل غذا وتلين طبيعت

وروغن جوف یا چه با فرغیون و زعفران و روغن گل دافع ضربان
 است مجرب و طلای دفل که کشیز است با فرغیون و اشقی از آله
 درد سر میکنند مجرب و در طول از جوشانده که شایسته بارده یا
 حاره مثل بابونه یا بندرینج و اطلیه بارده و حاره و ترنج باران
 موافقه و در نهایتش علاج به تر و سیل بندیر من مزج المرچوش
 بالحناء و طلی به الراس فی الحمام از پساب سائر او جاعه مجرب
 سرسام وری است حاره یا بارده در یکی از دو شق سر یا هر دو یا در نفس دماغ
 اگر دمای است قرانیطس نمند علامت تب و ثقل سر و سرفه چشم و زبان
 و هزین و درد سر و خنده و درشتی زبان با کموده و کشند علاج فصد
 قتیال در سه چهار روز اول و تیرید دماغ بلخچه بارده و شومات
 مبرده مرطبه و افقصار غذا آب جو و دمای و صفراوی را باند که
 تفاوت نیز قرانیطس نامند علامت شدت احوال و علاج قوی تر
 و اگر بلغمی و شکر غش سرسام است که بسیار نیز گویند علامت



حالتی در میان خواب و بیدار و تب مطبوعه، دائم و ثقل بد و سفیدی زبان
و تشاوب و اختلاط عقل و کسل از خواب و حرکت اجفان علاج استغراق
بلغم از حقیقها و جوی سبله و طلا سر سبر و گلاب و تعویض کندر
و جند بیدتر و کمیتهال کند در آب خیسای نیده شراب و است نمودن
دفع بسیار از مجرب و حرمل یک طل در شراب یا آب انگور سی طل بخورند
تاریخ بماند روز و روزه تا کسی روز بخورند دافع صداع مزمن است البته
ف دماغ الکرمی مع مرارته بدین الزنبق سوطا نیدب النسیان
"مجرّب برسام از قسم سرسام صغرا و کبرا است و رمی در پرده که
میان جگر و معده واقع است عارض میشود و دماغ برکت آن
و حجاب متاذی گردد سبب صغرا بادم رقیق صفراوی در حجاب
علامت بسیاری و سوکس در وقتی و یکی در وقتی و خلا در جانب
راست راس و شدت تب علاج اگر سه روز مهلت دیدن فصد بلیق
ابطلی و حجامت ساقین و تبیین طبیعت شقا قلو شتر و رم دماغ است
سبب خون عفن در تجاویف شرا این دماغ علامت بطالان حسن بالکلیه
وفاد کوشش و استخوان غائقر یا مقدمه اینست تمام علامت

سرسام چار است علاج اگر بخت سهلت دید علاج سراسام چار نمایند
خمزه بالحاء المخللا عن السواد ورمی است سبب خون حاده مختلط
بصفوا در دماغ علامت تب و زوال عقل بنماید و به اندک تفاوت
اسباب و علامت خمزه بالحاء مجللا عن السواد گویند علاج فصد
فیقال و رگ جبهه و رگ منخرین و دورکی که زیر زبان است سفتی
آتش جو و تلین شکم و تدبیر که در قرانطیس خالص مذکور است خوردن
جوز مائل رافع مزمن است مجرب و ضمد بکوت ترنج زرد بالسرکه صداع
دافع در دگر است مجرب التبت حاشا که بلیغی نیز گویند و می است
در باطن سر و ظاهر میباشند سبب خون حار عفن در دماغ و تمام
حجبه که تولد شود علامت قبح منظر و شدت درد گویا لری ترک
علاج سراسام دموی و نظر کردن با شیار سر که شد ثقلی است
عظیم در سر و تخریط و گاه از در گوشها و گاه از زوال عقل سبب عدم
نفوذ روح نفانی در اوجیه دماغ بسبب انضغاط اعصاب و انطلاق
عروق جو و حدوت ماده غلیظه علامت وقت برخوابستن
ظلمت چشم و اجتماع اخلاط بارده غلیظه و قشور شامه و فتور خائنه



ودوی و طنین در گوش علاج تنقیه بدن بحقن و تصفیه دماغ
بایاریات و غراغر و عطوسات و شومات و سحوطات و نطولات
سبات خوابی است ثقیل طویل سبب سوء مزاج بارد مغرط مضر و علامت
عروض آن عقیب حدوث برد شدید بر یا عقب شراب و ادویه
مخدره و کدورت لون و ممتد و عدم تهیج و علاج دفع مخدرات
و رفع برودت اعصاب به تسخین اکلا و شراب و طلا و نوعی است
از کسبات که خود گویند سبب و علامت و علاج قریب یکدیگر است
و دهن ابنج للکسات البهر اکلا و طلا و علی وسطه الراس و اذ خالا
فی الاذن دافع ۲۱ مجرب و دهن البنج البهر البساتی اکلا و طلا و
علی البافوخ دافع ۲۱ مجرب سهر افراط بنجوابی است سبب افراط
خشکی دماغ و اوجیه و حجب و اعصاب و شرانین دماغی علامت سبکی
و تند جواس و خشکی چشم و زبان علاج ترتیب دماغ با عذیه مرطبه
و استحمام از آب شیرین و شومات و سحوطات و الحاح مرطبه و سکون
و راحت و استعمال ماء القراع و شرجات مرطبه متعده لیا تغییر
ظن و فکر بغداد و خوف است قسم است اول سبب در نفس

دماغ بودیم که تمام بدن را در مراقبه پرده است تحت حلقه پاری
و فوق اسفند در شرکت آن بدماغ پیش از پیش است سبب حدوث
سودا با خون خامه در او غلبه طوبات دماغی و طبعا در حجب و اعضاء و طبعا
دماغ علامت سیاهی بدن و لاغر و تقدم اغذیه سوداویة و زخمها
و صلابت نبض و اختلاف آن و صفاء قاروره و عند الافراط نبض
منشاری علاج ~~مکمل~~ دموی فصد اکحل و باسلیق یا صافن و سقی
طبخ افیمون و توسیع اغذیه و ترتیب مزاج با دمان مسخه مرطبه
یک هفته هر روز درم افیمون با نیم لیر شریاز خیسانده یا نروده ^{مشقل}
سکنجین انداخته ~~و در~~ خوراندن دفع مالنخولیا را مجرب ^{ست}
و ~~سقوط~~ دماغ کرکس و زهره آن هر یک نیم دانگ و مثل آن قطران
و مجموع آن روغن زیت در دفع جنون است مجرب ^ف و الزباد ^ف
الیه عفوان نیز الیوسواس و الجنون و التوحش و المالنخولیا ^ف
استعمال الافیمون خمسة دراهم نصف رطل حلیب و اوقیتین
سکنجین اذهب المالنخولیا شربا فی اسبوع مجرب و اللاجورد
مع السهمینا نیز الیوسواس و الجنون و المالنخولیا ^ف مجرب
قطر آب نوعی است از مالنخولیا سبب حدوث سودا در تمام سر علامت

زندت بکینوست و کردش بسیار در شب و جدائی از مردم و کون در مفرها
 و قروح بر باق و حرکت پا و عدم شک علاج اخراج خون بمرات
 و استغراغ بمطبوخ افیتون و تناول اغذیه لطیفه مرطبه و ترشید
 مزاج با ستمام ماء المخلو و ادیان مرطبه و تعدیل دماغ بنطولات
 و حشایش مرطبه جو شده باشند و ادیان مرطبه مسخنه مانیا
 داء الکلب از انواع مالنچولیا است سبب افراط حدوث سودا
 و کثرت احراق خون در او عیبه و حجب شرائین دماغ علامت
 جنون سببی و فکر و فکر مشقت و حب سکون در یکجا از زوایا
 علاج تنقیه سودا صفراوی بعد تنضیج مایه و ترشید دماغ و اخراج خون
 مرة بعد آخری صبارا جنون سوداوی بخلبه ورم دماغ سبب سودا
 متحرقة از کثرت صفراء یحت علامت در ابتداء بنجوابی بسیار
 و خوف در خواب و توشب متواتر نفس بسیار و جوار غیر موافق
 سوال و سرخی و اضطراب چشم و اشک و طعیر بغیر ارادة شب
 علاج علاج سرسام صفراوی با زیادتی ترشید متبرده و خوب
 ربط اطراف رعوتت و حمق افست است در اعمال فکری
 در تدبیر منزل و در محالطه مردم حادث گردد سبب سبیلانی
 برودت یا بیوست در بطن اوسط دماغ و شرائین و حجب و اعصاب

علاج

علاج

علامت برودت و بیست طاهر و باطن و تقدم اسباب فساد قند و
بنجوابی خوشی بینی و نفع از دخول حمام سخن بر طب علاج ترشخین
و طریب با مناج و تدبیر او سبب دماغ سببوس مرضی است سوداوی
و هوایی در حادث گردد غشاق را به سبب فکد حسن مشوق و در
حرکات و سکنت آن سبب سودا و تحریق در رطن دماغ در مسکن
تقلید است علامت سحر و نسای و الخنا و کثرت بیس و غور
جسم و اختلاف نبض علاج ترتیب مزاج و اشتغال با شغال از
محبوب فراموشی آرد و جماع بغیر معشوق و کثرتی که مذمت معشوق
باشد مطالعه کند کابوس مرضی است که در خواب خیال بیست بار
به هم رود مانند خنای حادث گردد سبب ارتفاع بخارات غلیظه
بطرف مقدم دماغ در خزان خیال است اگر دمور است علامت
سرخ جشم و غلبه خواب غیر غرق علاج فصد و حمامت و
خدا و اگر بلغم است علامت بلاد حواس و کثرت بذاق
و مخاط و کل علاج نقصان بلغم ز سر و بدن و اگر سوداوی است
علامت غلبه سودا علاج ارتفاع سودا صرع علتی است در
توطل ناقص در اعضائی که روح نفسانی در آن است لازم میباشد
و قوط حصر و طریقت عارض میگردد سبب رسیده در بعض بطون
دماغ از حد طریقت سودا یا بلغم لزج یا خون بسیار علامت سوداوی

است فحل بدن و کثرت اکل و خفقان و فرغ و صومعه زنده علاج استغراق بطین
اقیمون و بنفایج را سه مثقال جو شانه با فلوس یا ترنجبین نهند دافع صرع است
محب و حرمل که رطل در شراب آب انگور سی رطل بخورند تا برنج رسد
روز چهارم و پنج بخورند دافع صرع است محب اگر یاره ز خالص بر که در
آونزد صرع را دافع و ترسید را منزل است و بستن قدر از بوی
پیشانی کور و بر بازو و بر ریه دافع صرع است محب و جدوار
نیم درم با شیر مادر بخورد طفل مصروع دادن دافع صرع است محب
و گوشت سلحقات در سنگ نشین است آرد جو و عمل بقدری فلفل
حب بندند بعد از استعمال آن دافع صرع است محب و استخوان آن
شراب دافع صرع است محب و پلید کابلی و آمه و پلید زرد و اسطوخودوس
در مثقال و خود صلیب پنجم درم و عاقر قرحا سه درم و سوزدانه بیرون که
نیم مثقال تا یک نیم مثقال دافع صرع است محب و تقویت سراز شومات
معطره و تجوید اغذیه و اگر بلغغ است علامت تریل بدن و بیاض و
بذاق و مخاط و کدورت حواس علاج تنقیه بدن اولاً و تنقیه دماغ
تا نیار از حبوب مستحقات مثل صبر و ترب و آیاجات و غراغر بطین زوفا
و خردل و غره و اگر دموی است علامت امتداد خون که اگر کما بلند شود
و سرخی رو و تگاه ر عاف علاج فصد صاف و حجامت سابقین و

تقلیل غذا

تقلیل غذا و نوع است از صرع که آنرا اپیلمیا گویند و آن در انواع
است و نوع است از صرع که ام الصبیان نامند و نزد بعضی این حادث
نیمشود مگر بابت علاج استفراغ صفرا ببردات و شمولیات مبرده
الذی بس مع السداب علی شتر بقیهما بر الصرع ۱۲ محرب و مرارة
الدب سعو طاً بر الصرع ۱۲ محرب سکتہ مرض است که
تعطل نامہ در اعضا و کہ حس و حرکت در آن است لازم میاید سبب
سده کامله نامہ در تمام بطون عارض میشود علامت علامت
صرع بلغمی است باقلیل زیادتى علاج علاج همان باید کسوف از دیار
اند که اگر دمورا است علامت علامت صرع است باز یادتى
اعراض علاج علاج است فالج علتی است در نصف توالانی
بدر شتر میگرد و اگر زنجی حس میشود سبب انصباب فضول طوبیه
بلغمی در بطون دماغ و این را ابوبلقسیا گویند علامت است رخا
استرخا و نصف بدن بخت و بیاض قاروره علاج تلطیف خلط
و بعد تصحی استفراغ بخت و خوب حاده و مداومت برادر در دم
مزیل فالج است و روغن عرق زنده بود بیست و ششم ماه
در روغن زیت که مقابل بر عدد ده متقال باشد انداخته چهل روز



در آفتاب نوازند دافع فالج است مجرب و گزیدن عقرب بر غیر عصب
مفلوج دافع فالج است مجرب و تمزیج بادمان حار و وضع غنک
که مطبوخ در گرم باشد بر نافع است البته و بول الجمل اذا
غلی مع الحرمل و طلی به الفالج دفعه ۱۲ مجرب و دهن الدار صنی
دفعه الفالج اکلاً و طلاً ۱۲ مجرب استرخاء سسی عضوی
از بند سبب یا قطع عصب است یا از ورم خارج علامت
وجع و تمدد و استرخاء آن عضو و تب علاج فصد و ضماد موافق
هر کدام در ابتداء از روایات فقط و در از دما خط خلط
روایات برخیات و در انشعاق قصر بر مرخیات و گاه از
و ضرب نیز میشود و گاه با تخلع عضو از موضع خود و گاهی
بزوال فقره از فقره و گاه بسبب نزاع بارد و طب ساینج
علامات و محالجات چون طویل است بکتب طوال تحقیق باید نمود
تشنج کشیدی اعصاب است از مانع انقباض بود سبب اکثری
بلغم جده شود اجدده دم و ابواب دیگر نیز میشود علامت
امتلائی بنض متدی مختلف در صعود و حبوط و عرق گرم و علم
تشراب دمان و عروض دفعه و نقل و سل و گاه صحت الاعلی الاصل
و فرغ مانند جهده که اگر بلغم است علامت بلغم علاج تریاق

7

وطني الداريني مع الزيت ان الت العرازي و ان يمت صيغ بربيع
فقطون صيغ باروني زيت طلا و صيغ باروني

۹
 استرخای و سل و بیاض بدن و ثقل حواس علاج علاج فایده رطوبتی بدوی
 اگر از کده بدوی است علامت حمرة لون مائل بود علاج فصد تقلیل غذا و عیلت سباب
 دیگر هم میباشد لقوه کشیدگی در عضلات روازیک جانب است و گاهی عضلات
 چشم در کشیدگی نیز میآید سبب امتلاء خلط غلیظ در اعضای سرو یا جفاف و
 علامت بسته اعصاب رو و دشواری التقای شفتین و غمیظ یک چشم و ضعف
 حرکت آن و میل عضو مائوف بجانب صحیح علاج بود چهارم و نهم علاج
 تشنج یبسی و سقوط زهره شوش کور باب پنج رطبه با قدری زعفران دفع لقوه را
 و بجم که بفارسی شبهه نامند یک صنفی طور ساخته و سوره لکن طور دقیق نوشته
 صاحب لقوه تمام روز نظر کند دفع لقوه شود مجرب و سقوط روغن فستق
 با مشک دفع لقوه است مجرب و سقوط زهره کلنگ با حقیقندر و باب
 مرزخوش تا یک هفته دفع لقوه است مجرب و علت امتلائی را تلمیه است
 و مرخیات حاره و ادهان مغیره حاره محله اختلاج حدوث حرکت غیر ارادی
 در اعضا و یادر عضلات است سبب ریاح بخارات غلیظه بارده متصاعده
 علاج تلمیهات بکمادات محله و دلک بادان حاره اگر ازین به نشود حسب
 المزاج سقی سببالات زکام اجرای رطوبت که بطن مقدم دماغ ببری
 مخزن سبب سوء مزاج حار دماغ علامت خارش و سوزش بینی و سحرخی
 چشم علاج استفراغ بشرط امتلاء و استجمام از آب نیم گرم و طلا جو شانه



در بیان خواص و اقسام
و اقسام و خواص

فلفل بر دافع نزلات بارده است مجرب و مضمضه جو شونده فلفل با پوست
خشناش دافع نزلات بارده است مجرب و طلاء قرنفل بر یا فوخ دافع
نزلات بارده است مجرب چون بعلت برودت و بکثرت بلغم و
بخارات نیز میشود بکتاب طوال ملاحظه نمایند امراض سر تمام شده
طبقات چشم و طو بات آن اول طبقه ملتحمه که بهوا مماس است و این
جسمی است سخت و محافظ تمام سپیده است که ازین طبقه گو یا باشد
انرا و متغذی است از صلبه و بیاض اللون است ثانی طبقه قرنیه غشائی
است که جدا مخلوق الصلابه واقع شده مقدم آنرا متصل ملتحمه بود
قرنیه گویند و رنگ ندارد مثل لون بلون ملتحمه است و غذا میگیرد از
عنبیه ثالث طبقه عنبیه طرف ثانیث غشائی است و سنجین و غلیظ
بود و اولش مشیمیه است و مختلف اللون الان است و متغذی از شیمیه
است و ضرر صلابت قرنیه از جلیدیة دفع میکند بوجه رطوبت
بیضیه این رطوبتی است مانند سفیده مرغ و غذا میگیرد از عنبیه و نمناک
دارد جلیدیة را که بسبب حرکت خست شود رابع طبقه عنبیوتیه طرف
ثانیث عنبیه است که طرف اول اش شبکیه است و بافته شده است
مانند نسج عنبیوت و پرده است میان جلیدیة و بیضیه و
ومتغذی از جلیدیة بوده رطوبت جلیدیة



جوده رطوبتی جلیدیة این رطوبتی است صافی مانند جلیدیة هر قلیل الاستدارة است و
انچه خارج است مائل پهنهائی است و هر چه در دل است باریک و آلت بجات
ببین است که مثل اثنه ششم شکل در آن مرافق و موازنه میشود و معتدل از رجا است
جوده رطوبت رجا است صاف مانند گدازه زجاج و برداشته
است نصف اندرونی جلیدیة را و لهذا نصف جلیدیة درین خرق است
و معتدل است از شبکیه خامس طبقه شبکیه عصبه است که طرفش در گیرنده
زجاجیه جلیدیة است و غذا میگیرد از رجا و سادس طبقه منتهی
است که بوق بسیار باریک یافته اند و معتدل است از شبکیه سابع طبقه
صلبیه طرف موخرش غشائی است طرف موخرش قرنیه است و محیط است جمیع
حدقه را و از چهار طبقات شکرکت یافته گی دارد و غذا میگیرد از غنیه
امراض العین و درینج علت شبکیه است السبب ورم بسیار در در ملتحمه
پیدا شود سبب اشاعه دهن طبقه شبکیه بزرگ باریک که ملتحمه متصل است که
زیرش مایه قبول میکنند علامت ورم سپیده چشم و انتفاخ و انقلاب حفاان
علاج فصد فیقال یا حجامت و حل طبیعت بمطبوخ بلبه و اکتحال بندرورا
و شیافات رادیه محله و ضماد از قشور فستق و عسل و غیره طوره



بسم کو یارِ یحییٰ رستم شماره ۱۰۰
فصل ۱۰

مکتبہ اسلامیہ
کراچی

فیه و آجله و عورت در شتم انداختن کبریات طرفه از علل مله است

و آن نقطه رخ یا سیاه که بر رخ زنند بر غیده چشم پیدا میشود سبب غریه یا قطه
یا حرکت قویه یا آن که کی رکه از ملتحمه علامت است ظاهر علاج فصد قیال
و شرعورت و سفیده بضمیر غ و خون کبوتر و فاحشه که بر تازہ برآمده
باشد در شتم انداختن دافع طرفه است بحر البیت جی علی است از علل ملتحمه
که در شتم ضلالتی و عدم افتد حرکت اجفان پیدا شود سبب صعود نخره
یا به بطرف سر چشم علامت ظاهر علاج ترطیب یا ستمام و روغن بادام غریه
شتره کشیده کی و انقلاب اجفان است سبب غده یا لحم زاید که در اجفان
میرود عارض شود علامت ظهور واحد القطع بالحدید سبل انتفاع
عروق ظاهر ملتحمه و ورنیه است سبب امتلائی عروق از فضول دموی
صفراویة حاده و ارتفاع بخارات غلیظه و سیم میشود علامت آب
رفتن و سخی و خارش چشم و سیم چشم و مثل ابرو و دخان معائنه شود
علاج فصد قیال بچند دفعه و اسهال بطبیخ افیمون یا بلبله یا صیار حنبر
یا ایاز فیقرا و اجتناب از امتلا و سائیدن رنگار با شرعورت و کرم
و غسل در کاون مس چندان حرکت دهند که غلیظه شود استحصال آن



رفع سبل و خدمت بفرکند و قلع بیاض چشم و دسم و سلاق نمایند و چون
سرب را بر کف دست مالند و سیاه چینی را با آب یا آب لیمون بردارند و بحال
کنند خارش چشم را زایل کنند و محراب است البته مزاج زیادتی تا که شحمیه
در جفن اعلی حادث گردد سبب نزول ماده غلیظه و اتساع فوات
کهها علامت سطر یک و شک و روشنائی افتاب دیدن و عطسه
بسیار آمدن علاج فصد و حمام و استغراق و احتساب از اغذیه غلیظه
و تکیه و تضییع بارده محله که چشم اشک یزد عقد و حجر مرصیست
در جفن اعلائی زیر حلقه ظاهر بصورت کره سبب نزول رطوبت
غلیظه متحجره از فرق سر است نوع است علاج هر واحد استغراق قلیل
قلیل مره بعد از خواب و اشکال بنیاف و مرفود العین بر فاید یکبار
گلاب ترکمه باشند سورج خروج طبقه عنیه سبب اخراق
قرنیه عجلت قرص یا بتره یا جراحت سه قسم است تفاحی و سمای
و فلکی علاج شد فور فاید و تکمیل با کمال قابضه برده رطوبت
سفید بلغمیه که اکثر در جفن بالائی متحجر میشود و مثل زاله معائنه شود سبب
استحاله اخلاط بکیفیت انجره یا به حاده حریره لذایع علاج انفراج

و در خان السندروس
المرقود فی سران بدین
الورد فلیقتل بالمشک
والعنز و یختل به الحول
یذهب الحول ۱۲
و لو دخل السندروس باصره
که در روز با شوشمن
تخلیل رود علامت ظاهر علاج تطیب
فی الحال یزال البیاض
والسلاق ۱۲
وان الزنجار فی الخاک غریب
نا سورت در گوشه چشم
النسی سبب ورم که از ماده حاده
بلین النساء و الخل
باشند تقیح میکنند علامت
چسبیدن بر کواجران و بوقت
تکثرت
و المصلح یخفف
بر جفن نهند جار شود
علاج استرواغ و فصد قیقال و تلطیف غذا
و خلط کان
کحل مجرب با حده البهر و تقطیر شیاف
احمر و الاسود اگر بهترند بهتر
والاداغ زرقه علی
و قلع البیاض ۱۲
است که ملتحمه سفیدی
بهمرساند بعد از آنکه فوی گردد
خضرة بهمرد
سبب
نظور طوبیت جلیدی یا زیادتی
رطوبت زجاجیه یا ورم طوبه
عنبه و شمیمه و شکبه
علاج غلک منعقد که از بول
انسان انغقاد بهمرد
جهت دفع بیاض چشم
مغرب و دو درم آمله نیم کوب
در آب شیرین
دو ساعت جوته داده سه بار
صاف کرده و در چشم چکانند
دافع بیاض
است مجرب و زهره کبک یا مروارید
و شکله تکحیداد دفع بیاض چشم
المتبر

است محجب و الحال مطلوبه که بر راسه و ششلیز جمع می شود و ارفع بیاض چشم و زین البیاض قطع می شود

التي محب واندروت بامرواريد و مرجان كوخة و نيشكر البوية ذرورا

دافع بیاض چشم است مجرب و دانه فرنگی که دافع بیاض چشم است

و اما کمال شب با مرورید و شکر و کس مویست تخم مرغ و کهن خردون

دافع بياض چشم است و عرق سوخته با فلفل، سوخته استخوان لادن دفع

بیا چشم است او خسته نمک با سوجه نوشا در بالوخته شب با مروارید

دافع بياض چشم است بحريه و زهره لفتا با مثل آن روغن را بخور

روز در ظرف می کشند و لطف زنتد تا اندک بپزینند و آنجا لاد می

بیاض چشم است مجرب و مرورید و گر گین کردن و شکروا نمده برای

دفع بیاض چشم بحرب خفش گانه ضعوف بخلق است سبب رقت طبقه

قرنه و عنبه بود که نفوذ اشوش شمس که مانع بصارت است

رفتش عارض میگردد و بهمان علت بروز نمیشوند و دید علامت

ظاهر علاج استفراغ و تهوع و تکمیل بطونیا نندی و صفهائی و

اسطوخودوس با ثلث او کشته خند و ربع آن مرر بخوش تسع آن

رہا کہ مصطکی و پیلہ کا بلی معوتا یا فوراً دافعہ ضعیف بصر است جرب

فان من غلبه صفه جافه
فان من غلبه صفه رطبه
فان من غلبه صفه جافه
فان من غلبه صفه رطبه
فان من غلبه صفه جافه
فان من غلبه صفه رطبه

وقت شب و طلاجه و اعلای و حفظ و کس با حصار طلا کردن
دافع نزول الماد است بحرب البته سبل العین لا طرز چشم است که

اکثر به پیران و گاه جوانان میشود سبب نقصان رطوبه عینه دماغیه
و انضغاط طبقات چشم است مزاج علامت ظاهر علاج جوانان و سبل را

استغراق و تفتیح شده بوجه ترطیب مزاج و راس و پیران علاج
گفته اند خارج از مثل ریزه گاه ریزه گاه در چشم مرافق می شود دماغ و الساق دافع

اجرا از آب چشم است سبب کثرت رطوبات سر و چشم و عروق و انضغاط
اعصاب سبب انتفاخ فواید عروق علامت ظاهر علاج آب خمائی

با غوره بچوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند در دفع دمع است بحرب البته
توشه بر چه گوشت سرخ مائل لیساهی اندرون اجفای عارض میشود

سبب انجماد خون فاسد محرق علامت بین علاج فصد و تنقیه
بمحفظات اکاله مثل زنجار و نوشادر و شیافات حاده مانند اخضر

و احر غده زیادتى گوشت کوزه و چشم بطرف بینی سبب زیادتى نقطه
اخلاط بطرف افاق چشم علامت ظاهر علاج تنقیه علاج بد

غالب و مریم زنگار و شیافات اسود و احر زنگار انتفاخ ورم باردار
که عارض میشود ملتحمه را اگر ریزش صورت آن بخته سبب کثرت



غلبه بلغم با ارتفاع ریاح بارده علامت ظاهر مویض نون علاج شتایف
ابيض و احمر برفا فین و طلا کیر و شتایف مامینا و الکلیل الملک
امراض گوش طرش عبارت از نقصان سمع است و قرا از بطلان
از فقدان سوزناج سازج آلات سمع از حرارت و یسوت و طوب
علامت الم در عمق گوش بلا ثقل اگر کسب حرارت است علامت
حراسا بالشهاب و اشتداد در ظهیر سخنة و لزج و اگر کسب یسوت
است علامت لا غر حشیم و و قبل از عروض بیدار بیا فرط
و تعب بسیار و اگر کسب برودة است علامت ایندایمردات و
اشتداد در اوقات بکایر ترده علاج تبدیل مزاج بادویه و اغذیه
مناسبه و قطرات و قطورات و موطات معارضه
و قطور افستین بنهیم بازیره بزور و روغن بادام تلخ برای
دفع بزی قدیم محرب و بنور تلخیم برگردن بطن دافع ورم اریه
است محرب و قطیر بول کاویش با مرمل و صبر دافع درد گوش
محرب و قطور چوشانده مصطکی و روغن کنجد دافع گرانی
سامو است محرب و آب رتب بروغن جوش داده و گرم گرم
در گوش چکاندن دافع کوری است محرب و باد بجان زرد کننده

و ادخال بر پی که در بیون قدر در دست باشد رعا ف ا ح را چون ^{سست}
چون اسباب متعدد است ^{سست} اسباب و علامات و علاجات بسو طه از
کتاب طوال حاصل نمایند و نفوخ سوخته است بیضه مرغ نام
سیاه شود و خاکستر شود دافع رعا ف مملکت است موجب
و سو طه اگر در برنج که در اثنای حاف کردن هم میرسد موجب دافع
رعا ف است کافور بریا نفوخ و پشینی در دفع رعا ف است
موجب و آتش قبول بالغیر تخم مرغ فستیده را آلوده نمایند
و در بینی گذاشتن آن دافع رعا ف است موجب ^{صنوع} الیه صنوع
عده مانند که زیر زبان پیدا شود بزرگ صنوع صورت گزرد چنانچه
پاره کبر و اندک زردی هم رسد سبب خلط غلیظ کوفه سودا و
و صغری و علامت بین علاج قصد قیقالی و اسهالهای مکرر
مایدن ادویه الکاله قاطع اگر به شود علاج آن به شکای
باید نمود الکاله علتی است درد بان و زبان اندک و در دمان
بسیار حواصت عارض شود سبب خلط غلیظ عفن الکال لذاع
علامت ظاهر علاج قصد و اسهالهای مکرر بمطبوخ آیمون
و مصنفه بکره و سماق و لیمون و غیره طلای کثیرا دافع شقاق

لب است مجرب و در پوست تار دافع خون لخته است مجرب
 غمور گوشت زاید در میان دندان پیدا شود سبب تقاع
 بخارات حاده لزاعه حریفه اول ارتقا بطرف دماغ و ثانیاً نزول
 بطرف لثه علامت و قتی که دهن و نیک را از بار چه بخارند مثل
 قشور بیاز جدا شود علاج فصد و استغراغهای مکرر و مطبوع
 بلبله و مضمضه از کلاب و سرکه قلاع در حقیقت که در دمان زردانه عفون
 و زبان پیدا شود اگر سبب خون است علامت کسری و
 گرمی زبان و لعاب دمان علاج فصد قیقال یا حجامت و
 اسهال و مصممه بکلاب و سماق و اگر سبب صفرا است و بحبت زعفران
 علامت زردی رنگ و تلخی و کوشش دمان و اندوه علاج
 اسهال بمطبوخ بلبله یا آب نمزیند و اگر سبب بلغم است
 علامت بیاض اللون و لب و دمان علاج تنقیه بحب زرد
 و مصممه سرکه یا ما میران و سبب دایم میشود علامت
 سودر علاج کذک بخربوبی دمان اگر سبب حرارت است
 علامت افراط امتلائی طعام و سیاهی دندان علاج غرغره و فحیم
 آب نمزیند و مضمضه سماق و غیره تموضات و معجون کمونی



وگوارنات و اگر سبب یادتی خون است علامت حلاوت بذاق
علاج قصد و اسهال مریه بودا خرو و اگر سبب بلغم است و عفونت
معه است علامت در امتلائی تکلیف نیاید علاج تنقیه مریه
بقی ایا رجات و اسهالها مکرر خرس تخدیر دندان است
بامضغ کباب حوامض است یا بلغم حامض یا کثرت سودا
ترش علامت ظاهر علاج مضغ کباب گرم یا زرده تخم
مرغ بسیار گرم و خائیدن بقله الحما و تنقیه بدن از بلغم قبی
و اسهالها و ضداد کو بیده اسهول بار و عن کل هم ورن آن و
پوست ششاش زبیده تکلیف درد دندان کند محجب و کوفته
خود جلای دندان را البته محجب خوف حذف مانند بر اصول
دندان تحریافته بحسب سبب اتقاء بخار و رطبه غلیظه از موده
که بسبب افراط گرمی مزاج دندان و دمان بدنان قائم شود
و متحر گردد علامت لون آن بلون اختلاط استدلال باید کرد
علاج تنقیه بنادماغ و موده از خلط که سبب شده است
و سنون آرد جو و عدس مضمضه غلب و شرکه سریر و
دندان در خواب سبب ضعف عضله فکین سبب ریاح غلیظه

ان فيه الحاله من بركات
 ١٢

المرضى من امراض الصدر
 و امراض الحنجرة
 و امراض الرئة
 و امراض القصبة
 و امراض الحجاب
 و امراض الحجاب
 و امراض الحجاب
 و امراض الحجاب

متصاعده علامت آواز علاج تنقيه سروندين كردن بادرمان عطره قابضه
 امراض حلق و گلو خناق امتناع نفوذ نفس بطرف يه و قلب است
 سيب ورم نوزتين يا ورم عضلاتي که محيط کوزتين است اگر دموي است
 علامت کربي رو و املا و ضربان عروق علاج پسيه بطا آرد باقلا
 دافع خناق الجرب و صفاد کربين سکه دافع خناق است مجرب و فصد
 قيفال و حمامت ساقين و تليين بجهته و غراغر لبر و گلاب سکنجبین
 و غرزالک و اگر صفوا و ربابه ي با سودا و سیت علامت علامت آن است
 و علاج علاج است امراض ریه و صدر ریه علت ریه است که نفس
 متواتر زند و آن نزدیک به و ضيق نفس نباشد و بعضی این بر سه را مترادف
 گفته اند سبب اکثری بلغم است هم در فصد ریه با عروق خشنه ياد
 نفس ریه ياد در شرايين ريخته شود علامت خرخره سینه و سعال با خروج
 و ضيق النفس عند الحركه تشنگی علاج تلطيف خلط بادويه محله مانند
 شربت زوفا و تنقيه بزيقي و ابل و فيه و نصف آن روغن گاؤ
 و مثل آن عمل تا تلخيفه دافع ریه است مجرب و اسهال با امارج ففقا
 و بسبب هر سه اخلاط دیگر هم عارض ميشود علامت و علاج آن اینجا
 محل اختصار است سسل قره در ریه است که عقب ذات الریه يا ذات
 الجنب يا نفث الدم يا نوازل کثير با سعال طويل ميشود سببها سببها
 علامت حمي ملائم دایم مانند دق و نفث مده علاج فصد در ابتدا



ولبس اللاتن وشرعوت وزيب با انيسون جو زاده آتش بارو غن بادا
 جهت سعال بولغمي مجرب و شکر تيغال هر روز دودم تا نهي روز بخور
 ريو و دشوار نفس رايزيل است مجرب ماء الشير بار طائوسان
النور يا شکر و غر السك در سرش ماهي بود در دفع كل مجرب است
 ذات الجنب و رمي است طار غنائمي که پوشنده عضلات يا ورم
 عضلات باطنه سينه و عضلا ع يا حجاب خارج که ميان آلات نفس
 و آلات غذا واقع است سب يادم صرف است علامات
 حمى و حمرة وجه و شدت صيق النفس و حمرة الفت و وجع
 ناخر و نبض منشاري و سعال مفرط علاج فصد با سلق مخالف
 بعد از سه روز فصد موافق و تليين از آب فواکه و ماء الشير و
 نبوة و نيلوفر و لعاب حبة السو حل و تصفیه نبوة و دقيق شعير و خطمي
 يا سبب صفاوي است علامت فرط خس و کثرت وجع و حر
 حر و حرقت بسيار و صفرة نفت و سرعت نبض علاج فصد موافق
 و تليين زايد از ما سبق و اطفا حرارت بجزا که سه فنيار در مثل
 شربت زوفا که نبوة زايد داشته باشد و اصلاح گرم زوفا کرده
 باشد يا سبب سودا است علامت يا سبب مفرط و فرط زردت
 خس و قوه خموديج مانند آن و خشونت و سياه زبانا اکثر قاتل
 است علاج فصد و تطفيه بمرتبات و احمدة بارده موافقه و تطول

و الصغى اينى السعال
 و الخواطين اذا قيلت في دفع السعال
 و انذار صحت و اذراف انين و اطراف الكل
 و انذار صحت و اذراف انين و اطراف الكل
 و انذار صحت و اذراف انين و اطراف الكل
 و انذار صحت و اذراف انين و اطراف الكل



فان شربت باغیان
و ان شربت باغیان
فان شربت باغیان
فان شربت باغیان
فان شربت باغیان
فان شربت باغیان
فان شربت باغیان
فان شربت باغیان
فان شربت باغیان
فان شربت باغیان

مس

از آب گرم و تلخین از حقن با سبب بلغم است علامت وجع قلیل
و حی ملاءئمه در ماند علاج کسایر انواع مگر فصد حیانا و ادویه
ملطفه احتیاطا ضیق النفس و سعال و انتصاب نفس نفس متواتر
بندت آواز سبب زیش مواد در مجاری هوا علامت ظاهرا علاج
بادویه که بسیار گرم نباشد مثل گاوزبان و عناب و سیستان فورا
اختیار نمایند و رماد غلیو از باشد و گلاب در دفع سعال است
محب و خربوب یا زنگاو رفته از من را دفع است بحرب و حب
با انیسون خسته بهار سافه صافنوم باروغن بادام شیر باد دفع کوفه
کهنه است محرب و تدبیر روغن بنفشه بر ناف دفع سعال است
محب و بیخ فطمی کوبیده در لته بسته زیر آسمان گذاشته تا که ببرد
شود خوردن آن نفث الدم و نفث مده را دفع است محرب
و بیضه سلحفاة قدر فلفل در هر یک را دفع کوفه است محرب
و قدر ریکو قی از آن هر روز تا هفت دفع ضیق النفس است محرب
و شرباب عناب و انجیر و سیستان و برساوشان دفع سعال رطوبی است
و در دسینه کهنه را محرب و استنشاق دود قصب الزهره دفع
سعال رطوبی است محرب و اسیون رگرات جلی است بحرم
مطبوح نمایند و بخورند دفع سعال است محرب و شیر گوشت با روغن



بادام و صمغ عربی دافع کوفه کهنه محرب و شیر بادام با شکر هبه دفع کوفه
خند محرب و در بادام و نصف آن زفت و مثل آن شکر در قطع
سرفه محرب و شیر بادام با کتیرا و شکر تغال و شکر سرخ دافع کوفه خند
است محرب البته شوکه و رسیست حار در حجاب اضلاع پشت
لبیب مزاج حار یا مایه علامت حرکت دشوار و خواب بر شکل از
اشکال اشکال علاج در او ابل حقه و احمر از از بارده علاج
علاج ذات الجنب سهت ذات الریه و رسیست حار در ریه و ابتدای
هم میشود و بعد نزول نزلها یا بعد خفاق یا ذات الجنب حادث میگردد
علامت حمی حاده و ضیق النفس شدید و ثقل بسیار در موضع الهمو
تمدد سینه و احساس الهم از عمق سینه تا منتها اضلاع و سرخی زبان
و عند الاشتباه بسیار و خواب نتواند مگر بر پشت علاج و خوب تنقیه نفث
و اگر طبع معتدل باشد و اسهال بمثل خیار چیر و زنبیب منقی
و شکر و اگر طبع ملین باشد سخی رب الاس و سفر جل منوی
و انار و پیله بط با آرد با قلی دافع ورم پستان است محرب البته
امراض دل و سینه خفقان طپیدن دل با فراط بر دفع موزی

کیمیاء

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

سبب امتداد خون است علامت ارتفاع و غمده غرق و ثقل
و سبب امتدادی نبض و رنگینی حول علاج فصد السلیق از جانب
و سبب حیوات و اقراص کافور و قنطار غذا بر شور با بری گوشت و
از بانه با گل کاه زبان در دفع خفقان است بحرب و کمیدرم و قنطاریون
بانیم کرشیر برنجیسانند و بازده مثقال سکنجبین انداخته رفع خفقان
را بحرب است هر روز تا یک هفته همین وزن است و شربت این برای
که آب زرشک است آب سبب مساوی هر دو آب لیون نصف
آن با شکر قوام آورده دفع خفقان را بحرب و حله آب سبب
دفع درد سینه است بحرب و زنبیب با گل کاه زبان و فرمای بر
خفقان را دفع است بحرب و سبب اگر سود است علامت
علامت آن از فساد قلب قریب بمالنجویا علاج علاج مالتجوریای
سودا و ریاضت تعویذ دل ورم اذنی القلب احساس ثقل در فم
معه و دل سبب انجماد الخمره و سبب اسهال باطنی علامت صفرة رو
و تبخیر چشم علاج تر کر ریاضت و بطول آبها که با ادویه ملطفه
حاده باشند مثل بابونه و اکلیل و غیره و تصفیه با صمغ محله ملطفه
محطره مانند خام و زعفران و غیره صغرة القلب علت سبب سودا و
که دل را می افزد و مانند ترشح در دل محسوس شود سبب غلبه



و از آن جهت که در این فصل
و از آن جهت که در این فصل
و از آن جهت که در این فصل
و از آن جهت که در این فصل
و از آن جهت که در این فصل
و از آن جهت که در این فصل
و از آن جهت که در این فصل
و از آن جهت که در این فصل
و از آن جهت که در این فصل
و از آن جهت که در این فصل

پیش در روده بواب بارود صائم هر غذائی ناسفم ازان
روده نمیکند علامت چیزی که دفع شود بوند آنگونه باشد و فرق
میان این علت و ایلاوس افراط است علاج شربت لیمون
و شربت نار بودینه با مصطکی و قی قاری کلی بارد و منفضات
و مسهلات مذقات نافع است دیدان کرهها در امعا
و معده حادث گردد سه قسم است یکی حیات طوال که در
روده دقاق عارض میشود و اکثر نهایت تاسه عدد بهم میرسد
رطوبات متعفن متغلطه علامت ضعف نبض و سردی اطراف
و سرفه خشک و کاهلی و سرخی چشم و ضرر آستان در خواب و بسیاری
آب دهان و جلدی ارشها علاج شیرین با لککاو و در روز
چهارم برنگ کاهلی که متقال و تدرانه بیرون کرده دو عدد و خرچور
سه متقال در محل خواب و قسم دیگر راجع القرع نامند و در روده
علاظ حادث میشود سبب مقدم علامت بسیار میل طعام
علاج کل برنج برف دو درم با عسل لعوق مجرب بر سه اقسام و ششم
سیوم کرهها را با یک بار یک در روده مستقیم عارض میشود
سبب مذکور علامت حله و دغدغه در مقعد علاج علاج



3140

فایده بسیار
در دفع سبب
و دفع سبب
و دفع سبب

سنگدان مرغ خشک کسه کوفته نموده با شراب سیاه میزند دافع درد معده
است مجرب و بی اثر آب سفوفان نیز دافع درد معده است مجرب و با آب
دیگر هم میشود جوع البقر را بویوسکان نیز کوبند علتشست که اشتباهی اعضا
و سیری معده عارض میشود سبب سوء مزاج بارد فم معده باین حرکت قتل قوت
جذب و قوت حس حادث گردد علامت ضعف قوت و لاغری و
بے اشتهائی و احساس برودت فم معده و وجع آن و غشی علاج
غشی آب سرد و کلاب بر روی باشند و شتم طیوب و سد اطراف
و دلت آن بعد افاقه و غذا نماند که شراب و از آب تقاح تر کسه
باشند و دیگر اغذیه کسریغ النفوذ و الا نهضام معده تبدیل به تسخیم
فم معده از ترایق و جوارش بزور و اضمه حاره شربت انبر بار پس
با بنظر آب زرشک و آب سیب ساوی آب سمون نصف یک با شکر
بقوام آورده بے اشتهائی را دافع است مجرب و نان خواه و آب سمون
که بقدر انگشت او را پاشانند خیسانده خشک کرده هفت بار تکرار کرده
سفوفان بخورند دافع بی اشتهائی مایوس است مجرب البته تشاوب حالتشست
که اضطراب را انفتاح دهن بشود سبب صعود انجره غیر منتهیه بطرف اعضای
دهن و کروتی که جمع شود طبع را قصد دفع میشود ممتطی حالتشست که از



این تقویتی است که در معده است
و از این جهت که معده را تقویت
کند و از این جهت که معده را تقویت
کند و از این جهت که معده را تقویت

اعوجاج و کج کردن تمام بدن استراحت میشود سبب اجتماع اجزای
غیر منقسمه در تمام اعضاء و عضلات بدن علامت ظاهر علاج تقویت
و تقویت معده و تجوید یضم تنوع حرکت معده است که مافیها
موزیرا دفع میکنند و دافع تابع معده میگردد و منافع مصاحبه میکنند
سبب یا امتلائی بارد معده طعام را علامت اختلاج شفتین و آب
دین علاج قی و تقویت معده با قراض عود و غیره جن دفع نفخ است
از معده سود دین سبب حرارت که تحریر ریاح معده میکنند علامت
ظاهر فواق حرکت جمع اجزاء داخل معده است بر دفع مودی سبب
لزع اخلاط حاده خون صفراوی حریف فم معده علامت حرکت
فم معده بعلت رداست اغذیه و ذمات ادویه تیز و تند علاج سکنجین
و آب گرم بده قی معده و قی بزرگ قطونا بارغن بادام و روغن گل و
انزروت باکره در دفع انجماد خون که علت فواق است نظیر ندارد
موجب سکنجین انجماد با سنجع در دفع فواق بعود است موجب و آب
طبیخ سداب قدری اوقیه مزیل فواق است موجب و مطبوخ دارچینی
با مصطکی دافع فواق است موجب البته قی و غشیان دفع شدن ماده
معده بطرف خلق و قصد دفع طبیعت آن ماده را سبب امتلائی معده



ما من دهنه انفسه انفسه انفسه
 ما من دهنه انفسه انفسه انفسه
 ما من دهنه انفسه انفسه انفسه
 ما من دهنه انفسه انفسه انفسه

از مواد جینه مکره علامت ظاهر علاج به تشخیص ماده از ادویه مقویه فی
 فرمانید و محجبه زدن ناف نهند و نیز محجبه در میان کتف و مطبوع بلبله دهند
 و کوبیده انار ترش با پوست و دانه آن با مویز برابر و خمس آن زهره
 کرمانی دفع فی کند و تقویه معده نمایند و دفع فی است محجبه و کوبیده
 سماق با بیره دفع فی است محجبه شرب نمیدرم پوست نارنج خشک کرده
 دفع فی و غشیان است محجبه و این مرض از اسباب دیگر هم میشود بکتاب
 طوال رجوع کنند و جمع الفواد درد فم معده است سبب سوء مزاج
 حار فم معده یا خلط مراری که منصب شده باشد علامت و جمع غشی
 و بردا طرف علاج اولین تکمید خشک مانند تخال و نمک و ریاضت
 و کباب مایه با آب جوز و سماق دفع معده کند محجبه و بیره جینه دانه مرغ
 که خشت کرده باشد با شراب دفع درد معده است محجبه البته
 ضعف بضم طعوم شتاب از معده مندر نشود طول مدت در معده بماند
 سبب اکثر برودت معده بود علامت دیر ماندگی طعام در معده
 و ثقل و تمدد و اروع با بوی طعام علاج فی کبریات و تقویه و سخونه
 معده بخارش عود و کمون و غیره سوء هضم غذا بهضم طعام نگیرد و غیر

در وقت که در معده بماند
 و از این جهت در ادویه مقویه
 بایزاید



نکته اول در سبب
نکته دوم در سبب
نکته سوم در سبب
نکته چهارم در سبب
نکته پنجم در سبب
نکته ششم در سبب
نکته هفتم در سبب
نکته هشتم در سبب
نکته نهم در سبب
نکته دهم در سبب

بکیفیات ردیه نماید سبب یا نثرات اکل یا قبول کیفیت ماکول ذمات
وردات را چنانچه استعمال شیر حلیب بر طعام یا ادخال طعام در طعام یا نزول
مواد خبیثه از کلبه و طحال علامت بد بوئی آروغ و نفث برآز و
احساس ترشی در معده از آروغ علاج فی مرة بعد از هر بله کره بود
اولی و سقی ربوبات مقویات معده مانند رب سحر جل مو فلفل و خناع
و شبت و غیره تخمه ناسه شدن غذا و خوردن آن سبب در سوء هضم
مذکور شد علامت استطلاق شکم و صغرة لون و نفخ و قراقر و
ضیق نفس و ثقل سر علاج اولابقی و ثانیا تلین طبیعت و ترک طعام
در ریاضت و حمام و تروق اگر امتلائی نباشد و اسهال اگر مادی باشد
بطبیخ بلبله یا سقمونیا و تخم بانگو با گلاب در دفع اسهال معوی
معای دمای محرب بنوع دوم تا چهار درم تا یک درم در دفع
اسهال صغری محرب و پوست انار ترش و مار و بر آن کر
جوشانده مهرانموده قدر خود چهار بسته یا زده تا پانزده بخورند
دفع اسهال مخوف کند محرب البته بیضه حرکه مواد فاسده غیر
منهفه سبب کثره صغرا علامت کرب و تشنگی و فی تلخ و گاهی که
فی زیاده کند

فی زیاده کند در معده و روده و قلق بسیار و بر اطراف و قوط نبض علاج
سهیل فی از آب سنگین انداخته باشند و رب انار ترش و شیرین خلفه
قرار گیرد طعام در معده و دفع شود مرة بعد از بی بعضی وقت و
بعضی وقت غیر منظم سبب یا استرخائی معده و رطوبت آنست علامت
قلت عطش و آروغ ترش علاج تسخین بجوارشات حارة واقامیایا
لادن و روغن گل شراب و ضماد آخلفه را دفع است بحرب یا کزرت
بلغ معده است علامت فرط مذاق و گاه غش و گاه غشیان و فی بلغم و
قلت تغیر طعام علاج اولائی و معده جوارشات قاصده و از آب سبب
هم میباشد بکبت طحال رجوع نمایند امراض کبد سوء القند ضعف مزاج
حکماست سبب اکثری حرارت و از برودت نیز میباشد علامت رنگ
رو و بدن زردی مایل بسفید و تبخیر اطراف و جفن و قرقر شکم و
کستی بدن و گاه حرارت لب علاج شربت بزوری و اگر صفوای
غلیظ بود چند دفعه یارنج فیقرا و اگر غلیظ تر بود استغراق بحب
صبر و شحم حنظل و در مسهلات ادویه خوشبو مثل عود و مصطکی و غیره
اندازند و طلا گرم کرده آب سحر جل شیع اطراف و سوء القند را دفع است



فیقطع النور

علامت ظاهر علاج تفتیح رسیده بکنجین برزوری و تنقیه بدن از سودا از طبع
افتمون و غاریقون و غیره نیم رطل آب مطبوع اسیرک با مویز و غاریقون
دافع یرقان است بحرب و تعلیق کهر با دافع یرقان را بحرب ورم طحال و درد
آن سبب انجماد خون غلیظه با مواد غلیظه دیگر علامت درد جانب
چپ و حرارت و التهاب و ثقل و تب مشابه ریح علاج فصد بلیق
مقابل و اسلیم و اسهال مطبوع بلعیده و مغز گردگان کوبیده هشت مثقال
دافع ورم و درد کبر است بحرب و تخم ترب شتر درم کوفته بخیخه
با کنجین آتش میدان درد کبر را دافع است بحرب و صغیر بار و غنیمت
و کر که ضیاعانده و جوشانده دفع کبر کند بحرب و مداومت عرق
بهار تا هفت روز روزی کو و قیه با شکر و ریح درم مرجان دافع
تخر کبر است بحرب البته امراض را روده ذو سنطاریای کبدی
معنی آن جراحت روده است سبب امتلائی خون در جگر که
بطرف روده می آمد با عانت جذب ماسار یا علامت
آمدن خون کثیر دفعه و احساس گرانی و الم در نواحی کبد و
انچه کبدی بود مدفوع مثل آب گوشت بود پس زیاده شود و
و چیز غلیظه آید و آنچه آید که چند بگذرد و بدو بسیار شود و آنچه

ما صفت من غلبه صفات
 و صفات من غلبه صفات
 و صفات من غلبه صفات
 و صفات من غلبه صفات

از جراحت روده بود خون بسیار آید علاج خون را در حال بندهند مگر
 بعلت ضعف و الریح شود فصد در اول و بعد از آن قوابض و
 اگر تب بود از غذا منع کند و قرص طباشیر و گل ارمنی و گل مختوم و
 سفوف طین و غیره و بعد نیم مثقال و نصف آن صمغ عربی با سفیده
 تخم مرغ برشته همراه آب سرد نوشیدن دفع نزف الدم است محرب
 و مصطکی با گل ارمنی و ماز و دافع نزف الدم است محرب زحر حرکت و حمل
 معای مستقیم است که مصطکی میزند علیل را بر دفع براز و خارج
 نمیشود مگر رطوبت مخاطیه که بخون مخلوط باشد سبب رطوبت
 ماله زاعه که سیلا میزند از معای مستقیم و بعضی وقت که
 صعبیت زاید باشد سهری نیز خارج میشود علامت خروج
 رطوبت مذکوره یا سبب مژه صفر احاده علامت لطیف
 مغود و خروج رطوبات رقیقه علاج علاج سحج بلغم و صفراوی
 و مرورید محلول در آب ترنج در شیشه کرده در آتش گذاشته
 حل ساخته دافع زحر است محرب و افیون با نمک ملی و زعفران
 فسیله نموده دفع زحر کند محرب و خمبول بر ملی با زعفران و کندرو
 افیون دافع زحر رطوبی است محرب و جلوس بر شست گرم

از این که در این کتاب
 و صفات من غلبه صفات
 و صفات من غلبه صفات
 و صفات من غلبه صفات



دافع زجر رطوبی و ریجی را بحر البیتة ذرب که خلفه نیز گویند انطلاق
شکم که متصل جاری شود نزد بعضی سبب عدم انقباض محوره و مخابود
و نزد بعضی ضعف باشد با ترحل محوره و ابتدای آن جمله سود مزاج بارد
رطب سازج است علامت قلدت عطش و قلدت تخرطحام و آروغ
ترش و قی بلغمی نباشد علاج تسخیر و تحفیف بجوارشات مانند
جوارش نمود و اجتناب از آب گرم و سبب کثرت بلغم محوری
نیز میشود علامت کثرت بزاق و غشی و قی بلغمی علاج اولای قی
بمراهی محوره جوارشات قابضه حاده مانند کموتی و فلا فلی
موشیاء حاره حاده مژه جدا خری و سبب ملاسه سطح محوره
و انصباب مژه صفرانیر میشود اسباب و علامات بکثرت طوال
باید دید مخص و رافرو انتفاخ و تمدد بلا ثقل و کون در دوقتی
که با وجود اشود علاج تحلیل از بزور کالسه مانند رازیانه و ناخواه
و شبت و شو نیز و معجون کمون یا سبب فضل حاده مرارت که در
مخارجیه شود علامت ثقل قلیل و شدت لذع و التهاب عطش
علاج سقی بزور لیسنه بارده مسطغیه که غیر مقلیه باشد مانند بزور طونا
و بزور سان الحمل و غیره ملقیه و اش میدان مشقال بادام دافع

فصل در بیان سبب و اثر و علاج سعال
 فصل در بیان سبب و اثر و علاج سعال
 فصل در بیان سبب و اثر و علاج سعال

۲۸
 ف من خواص از قوت
 ز ادنیست به رطوبت
 رتق و سنج در مجرای

حج و بخش است بحرب اشامیدن برنج که بسیار خفته باشد و مهراننده
 باشد بایسته کرده بز دافع کل اسهال است بحرب و از اسباب دیگریم
 میباشد سحر خراش روده است که با سباب اربعة الاغلاط میباشد
 و هم با سباب دیگر عارض میگردد و بیشتر بمغزیات دفع باید کرد و اگر
 خون و صفر غلبه داشته باشد تبرید مطفی با استعمال باید آورد
 و نحوه ریه چته دفع سحر خوفاد دفع سحر است بحرب و مع
 عربی از جو متغال تا رسد دفع سحر است بحرب و یکمیدرم پوست
 نارنج باب گرم مزبل سحر است بحرب و انل که از انواع درشت
 کز است کو نیمد رم و یک و نیمد رم کلنا رخوفابا فوراد دفع
 کل اسهال است بحرب و بر بیان کرده سفرجل دافع اسهال
 مزمن است بحرب قو لیخ مرصیت معانی که خروج ماوجب
 الدفع من الاسفل کالبراز و من الاعلی کالریح برطع نغز و تعذر
 میشود ایلا نوس از قسم قو لیخ است که بتواطع معی آرا المستغاذ
 من الله گفته و جالنیوس یارب لحم گفته اگر بلغمی است سبب
 بلغم غلیظ لزج مختلط با ثفل علامت تقدم سقوط و سوق



تخم واکل الطعمه غلیظه و سده در معاصر مستقیم و قولون و درد دران
و خروج بلغم قبل قویج علاج محمول شیافات مسهل و جوزه منتقال و
هم وزن آن انجر کو بیده یکجا نموده داغ قنض قویج است بحرب
و سرگین کرک در پوست بزرگ کنند که پاره از و کرک شورده باشند
بر حاضره صاحب قویج نهند بکتابه محرب و یکدانه سفیل مد فوق
بالر که برابرسته حب کجه سازند و یکدانه آزاد را در انجر کجه
داشته بکروز در شهید نگاه داشته آن انجر ممکنه و بالا آن آب
گرم بخورند محرب دفع قویج است محرب و صور با ماست جهت دفع
قویج ریجی و سوداوی مستری محرب و نیم منتقال تخم کرفس شبانی
و هم وزن آن نانخواه و برابر هر دو کتک رسیده جهت تحلیل ریح
قویج و تقویه معده محرب و اگر اجابت نشد پیرو الا حقنه معده
مسهدات قویه مثل سقمونیا و شحم حنظل را جزو اعظم داند و غار یون
لا یتفکد و کلمات کلمات و نظولات در نمرض نکند و اگر
ریجی است سبب ریح غلیظه محقق علامت تقدم فراق واکل
الطعمه منفیه و انتقال و جمع شدت و ضعف و بانیط و با بطف گردیدن



مریض و آروغها قلیل قلیل علاج بلغمی مکر شایعات و حقن سخته
 کاسه ریاح و قی کمون و نمکد بجاورس و نمک گرم کرده و ترنج
 شکم و دگد بادن حاره و از آب سرد و اجتناب کله دارند در هر روز
 نوع و از کربا بیکریم می باشد زلق امعا علیست که طعام در معده
 بجارت بخندد و زود زود زود کم بضم شده انتطلاق نماید و بسیار
 متعدده حادث میشود علاج بجوارشات و کمون و جوارش عود و
 جوارشهای کم بضم کنند و قوت ماکد را قوت دهد بواسطه عقده است
 مانند مثله بر افواه عروق مقعد بیشتر از خون سودا بهر کد که قسمت
 شود بلبه و غلبه و توبه علامت ظاهر علاج فصد با سلیق و اصلاح
 خون از اغذیه رطبه جیده و از مقبضات اجتناب دارند و به تخیر
 بوق و جوارش و واهماع باد بخان و غیره و اگر سبب خون بسیار بود
 و روان نشود مفتحات مثل حولات آب پیاز و زهره گاو و عطریات
 و غیره و اگر وجع باشد اضمده اکلیل و خطمی و رفین و زعفران و دین
 و اگر حرارت بسیار باشد بود مرهم اسفیداج و زرد تخم بلبله کابلی
 در دفع بواسیر مجرب و شکل باد بخان باروغن بادام بلخ بگویند و
 باروغن سفوف بکشند و بر بواسیر طلا کردن دافع بواسیر است مجرب



و اصل قسطه در جگر
مطلقاً در جگر
وینج لکون بری در شراب خیسبانه مقدار یک پیل از آن شراب بخورد در دفع
بواسیر است بحرب و اسهال سوزنده که در گمان با پوست قطع خون بواسیر
را است بحرب و پوست بسته تر با فراط جوشد و با فراط جوشده
باشند جلوس در طبع آن دفع خروج مقعد است بحرب و ملیدرم سلخ الحیه
که درم آورد جو مانند نان خسته بخورند دفع بواسیر است بحرب و امیج
نجدرم آب گرم سقوفاً با نبات دفع بواسیر است بحرب و ابهل مسحق
جسل در مسکند شراب بواسیر را بحرب صبر با کنده ناسحق کنند و بر مقعد طلا
نمانند دفع بواسیر بحرب و تمول سنا و مکی باروغن کهنه که سفند دفع
بواسیر است بحرب و اطراف و احشاء ضفدع دور کرده با پیچ کرده بر
مهر خسته روغن بر آورده طلا و دفع بواسیر بارد است بحرب و بیج
حمام با سوزن آن خشت الحید یا آب خشت الحید دفع بواسیر
است بحرب و بخور برگ درخت گز دفع دانه بواسیر است بحرب
نوا سیر قروح اندرون مقعد بطرف معای مستقیم حادث میگردد و
اجزای ریم و خون میشود غائره و غیر غائره میباشد علامت غائره
خروج ریح و براز بلا اراده و نیز اسهال کوبند و وقتی که انگشت
یا میل داخل کنند بمقعد متفا گردد و لا علاج بها گفند اند و علامت



۲۸
غیر غائر عدم خروج ریح و براز علاج افشردن ریم و خون که صاف شود
جده شیاف از صبر و کنده و انزروت و دم الا خون و غیره با استعمال آرند
و خوف املج با قند بالبویه هر روز پنج گرم آب گرم نوا صبر دفع
کند مجرب و صبر با ستخوان بوسید بالبویه دافع نوا صبر است استرخامی
شرح علتیت که سفل و ریاح بلا اراده دفع شود سبب آفت عضله
مکدر در مقعد است علامت حدوث آن جخته عقب قطع
و ضرب پشت لا علاج لیس است سبب اگر بر د آن عضله است علامت
آن عروض آن هسته آهسته علاج علاج خال و استفراغ و خروج ماده
مرضیه و تبدیل مزاج و استحکام ارخای مهره اجزاء پشت و مقعد از
ادنان حاره مانند قسط که چند بیدتر و فرغون در آن خوشتر گرم باشند
و جلوس در آبها که ادویه گرم در آن جوشانده باشند مثل آب قهقهه
و شل الطیب و قسط و مزاج السرو و غیره امراض کلیه و مثانه
و اعضای تناسل و حصاة مثانه و قرصه مثانه و رماد مثانه و دیا
مرضیت که خارج میشود آب خاکی می آید و رنگ بول تغییر نمیشود
و شتاب شتاب بول میشود سبب افراط سوء مزاج حار



[illegible]

در غریب باه مایوسین بحرب است و صد عدد دسورجه متقابر در نیم و قبه
روغن زیتون کرده سه هفته در آفتاب بگذارند طلا آن بر قضیب بحر
باه مایوسین است بحرب التبه و دنبال ایل با گوشت و پوست و استخوان
سوخنه با شراب بر قضیب در آن طلا کردن دافع ضووف باه است
بحرب التبه فرسوس شدت قیام ذکر متواتر قایم میباشد غیر شهوت
بامع شهوت سبب کثرت ریاخ غلیظه در اعضائی جماعیه و تولد
ریاخ بیشتر در نفس آلت علامت اختلاج قضیب و اگر در آورده
از شراب من آمده است علامت عدم اختلاج و احساس الم می رکنست
علاج اگر حرارت و کثرت خون است فصد بلع و سائر از جف و در
علامت منی و تقلیل غذا و سستی ادویه بارده محفقه و کد صفای
انزوب برشت و عانه و اگر مع بیاض لون است علاج فی چیزیکه
افراج بلع کند و اسهال نماید و تریخ بادویه که کسر ریاخ کند
مانند روغن کد آب غلیظ و غلیظ علستیت که مرد وقت
انزال برید سبب افراط لذت جماع علامت ظاهر علاج جماع بر استنها
تمام و بعد فراغ از بر از غذای قابضه عاقله مثل قلا یا ی که کون



[illegible]

[illegible]

۳۳
فرغون قدر جبهه دفع حبس حبس کند محرب و فرزه لکری شک بر با کند جبهه
کشودن حبس محرب و مرکبی نیدرم باز رده تخم مرغ نیم رشت دفع سیدان حبس
است و محرب تسهیل ولادت نیدرم ز باد یا قدر ز عفوان بالثور یا مرغ
جوان اگر درم دار چینی داشته باشد تسهیل ولادت را محرب و بکشتن عفوان
دافع عسر ولادت است محرب و چون یکدم عفوان با آب سرشته شکر دکان
کنند تعلیق نمودن آن تسهیل ولادت را محرب و آب حبسانده پوست نارنج
با شکر آن عسر ولادت را دفع است محرب و آب اسفناخ بر آورده خوش
داده فصف نکاه داشته هر روز بخورند شیمه فوراً بنیدارد محرب و حمل صابون
جبهه اخراج جنین مرده و زنده محرب و فرزه لکری قدر درم اخراج جنین
و شیمه کند محرب اگر زن حبس کاکج هفت عدد در هفت روز بعد طهر فرورد
منوع آلتن کند و بخور سلق الحیه مخرج جنین و شیمه است محرب و شرب
زهره خارشیت با صوم جبهه اخراج جنین و شیمه محرب رتق مرصیت
که حادث میشود بر فم رحم فرج چیز عصبی یا غشای که مانع جماع است
علاج قطع السبب امراض صفاق و فتق شکافه شدن صفاق است
و صفاق پوست تشنه است بالا ریخت دیگر که منبت موها را زیاده است



کما شکافتم کی تا هوای ناف فوق یا تحت واقع میشود سبب حرکت مفرط یا آوارز و
شدت قوه یا باد غلیظ یا محل ثقل ثقیل یا ضربه شکم علامت ظهور زاید میان
آن پوست تنگ و نرمه شکم در اراق است و بلند آن بوقت بلند آواز و
غیوب آن وقت استلقا علاج است مگر خراطین مسحوق باروغن بادام
باخاصیه دافع فتق امعا است مجرب طلای سوخته کرسن یا نیرالینج یا سوخته
جهت کوچک کردن انشین مجرب است و اگر سبب یاجی باشد قلیه الریاح
اگر مائی باشد قلیه المار نامند علامت قلیه المار با سانی بخارود و
خصیه املس و صرقة و بول اندک علاج اگر بسیار بزرگ بود ددغ
آن موضع و اگر نه خاکستر کرب و بلوط باروغن ریت و سعد و اگر و جو
و کرسن کا و طلا کنند علامت قلیه الریاح باز رفتن بارغ و قراقرند
علاج اخر از منقحات و فی محون کمون و سحر نیا و محون حب الغار و
ماده الحیات و ضماد سداب و عود و زیره و روغن زنبق و نار دین
و غیره خدبه زوال فقر است پشت است و بشرکت استخوان سینه
است تقصع گویند و اگر بطرف خلف است خدبه المورخ نامند و اگر
تحن بجانب واحد نیست التواخوانند سبب اگر ورم عضله متصل

در این کتاب
بازمانده است

فصل در بیان علل و اشیاء
و در بیان علل و اشیاء
و در بیان علل و اشیاء

فقار است علامت تقدم او جاع در عصب صلب با همیات حاده و همی مطبقه
و عظم نبض و ثقل ثبوت علاج قصد بالسلیق در ابتدا و وضع الحمده قویه ^{التلین}
مثل لعاب حلب و بزکتن و شمع دجاج و نم ساق بقر و بطول بادمان حاره و سخن
ازان و سقی فلوس باروغن بادام و اگر سبب ریح غلیظه است تحقیق زیر
فقار بود ریح الافز که گویند علامت حدوث آن عقب و جمع الظاهر
بلا حمی و بلا ثقل و باند تفاوت ریح الشویه الشویه نامند علاج
سقی ماء الاصول و بزور مسطر در ریح با بند مثل اصل را زمانه و اصل
کرفس و اصل اذخر و انیسون و کمن و بزور کداب و ناخواه بادین خروع
و حب سوربخان و الحمده قوی الحارث مثل میو یا رب و قسط و قصبه بیره
و نظو لها ازین قسم ادویه دوالی اساع عروق ساق و قدم گره گره و
ازین است تبک کثرت نزول دم کوداوی علامت غلظ عروق با خفزه
علاج قصد بالسلیق مخالف و تنقیه بدن در خلط کوداوی بوجه قصد
بالسلیق و استغراق سودا مطبوخ افیتون و قی بسیار و اجتناب از غذای
غلظه و حرکاة عنیفه و در هر هفته ایارنج فیه با قلیله کل ارمنی و جوده
صندل خاکستر کرب و روغن زیت و سرکین بزور آورد حلبه و ترمس



چینه ضهاد ~~خاکستر~~ خاکستر کرب و روغن زیت و گلاب بزنند و

اجتناب از اغذیه سوداویه و ربط ساق که ماده نیاید داء الفیل زیاده

قدم و ساق است سبب نزول دم غلیظ سودا و علامت در است

ملس اول و سرفه کرده کبوده لون علاج فصد یا سلیق مقابل و استخوان

سودا و فصد ما بضر کبه و حجامت ساقین و اطلیه قویه البردم عضو

را کثافت دهد و تضیق مجاری کند و ترک مشی لزوم نماید نفوس

در دست را ابتدا میشود در مفاصل انگشت خصوص در اینها و گاهی

در پاشنه و در اسفل قدم تا زانو و بعد تمام پا را مائوف میسازد

سبب بعضی خون و بعضی اصفرا و بلغم و بعضی سودا و این کمتر

است و تولد این ماده از فصد و هضم ثانی که در جگر است و هم

ثالث که در عروق است و این بیشتر سبب باضه و ضعف مفاصل

میشود علامت ~~خون~~ خونی حمرة و انتفاخ و شدت ضریان و

کثرت درد علاج فصد یا سلیق مخالف یا اکل و سهال

مطبوعه



بمطبوخ روغن و شانه و مطبوخ پسته زرد و اطله قافیه مثل
 و ضد لبن و ورد و فلفل و مامشیا و افاقیا بر طارخا خل
 علامت صفرا و صفرة لون و قلة اشتها و شدت درد عذاب
 ابتدا و ضد سعال اسهال بمطبوخ مذکوره و اطله غرقا بضم مثل
 اسهول بالسر و جوده کدو و ماء الخیار و ماء وى العالم و ماء
 الخبز و کافور و علامت بلغمی بیاض لون و قلة التهاب
 ورم و عمق درد و کمی آن علاج فی ~~مطبوخ~~ بطبخ شبت و
 اصل سوس و حل و اسهال بعد نضح بسوس شحم حنظل و بوزیدن
 و سورنجان و ضماد اکلیل المکلس و بابونه و شبت و خنجر و فرمون
 و مسیم علامت سودا و خنجر الوجع و شف موضع و کموده و صلا
 ورم و قلة تمدد علاج فصد و اسهال بعد نضح تمام و اضمه
 ملینة محله مثل دقیق حله و بابونه و بزرکشان و تنطیل آب
 نرم و سفیداب یا شیر عورت طلا کردن دافع حار و ترس است



وجود درد در آن موضع علاج دمای فصد با سلیق موافق
اگر در دوشی بود فصد عرق النساء و اگر انشی بود فصد صافن
لیکن بشرطیکه هر روز روزه داشته فصد کنند بود فصد میان شش
و بنظر از پاکتد و مرخیات مانند با بونه و بزرگتان و دهن
در ابتدا و دهن فرقیون و چند بیدار در آنها و خوردن جوز
در روز سه بار سه درم تا هفتۀ دفع درد و اگر است
بحر و نوع زهر خرس شش رطل بعد با قلا ریزه ریزه کمره
در دوازده رطل بجوشانند تا یکجا مهر شود و هر روز چهارده
مستقال بخورند دفع وجع الورك است بحر البته عرق النساء
در دیت که ابتدا مسکنه از مفضل کربن و حدوث درد
بطرف دوشی لان و کاتانازانو و کاتانازانو یا کب
امتلا عرق النساء از دم غلیظ کودای یا از رطوبت
بلخیه لزج علامت وجود درد در آن موضع علاج بلخی

علاج وجع الورک بلغمی و دیند بزکوسخند رات صد کرده هر روز
بمحضه با عاقوقها و زنجبیل و تربد بندند و بنوشند دافع عرق النساء
است بحر و کیمونیم شقال حرمل تا کوفه شب بخورند دافع
عرق النساء است بحر و حرمل کیمونیم شقال تا لوده
تا دوازده روز خوردن دافع عرق النساء است بحر
و روغن عرق کج بود سیت و ششم ماه زنده در روغن ریش
مقابل هر عدد ده شقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب
گذارند عرق النساء را دافع است شراب و طلا و بحر ضماد
خون گا و با خون حیض دافع عرق النساء است بحر و سوزن
با صبر شراب و ضماد عرق النساء را دافع است بحر و حنا
با آب برگ کاسه بید بخور دافع درد زانو است طلا
و شراب بحر و طلا و خخته سرکن نیز با شراب و گرم
دافع عرق النساء است بحر و دافع نیز نفع است
بحر و دسوی نیز میباشند و ضد عرق النساء و ضد

۳۶
باسلیق و تنقیه بد از دم غلیظ سوداوی لازم دارند
وجع الحقب دردیت در پاشنه با سبب اگر ضربه یا
سقطه است علاج آب سرد بسیار ریختن و طلا در ماستیا
و گل ارمنی و سبب اگر نازل شدن ماده دمویت علاج
فصد و روغن گل و سبب اگر بلغم است فی واسهال بلغم
و سودا و روغن بابونه و فرقیون و قسط طلا نمایند
فی الحمیات حی یوم آن است هر اول روح حیوانی یا
طبعی یا نفسانی از حرارت غریبه گرم گردد و بجهت در قلب
اشتغال شود و بتوسط اثر این با در اعضا و اخلاط گرمی
رکد سبب یا اسباب بادیه خارجی که لاحق میشود از
خارج به بدن مانند حر و برد و تناول اغذیه و ادویه
حاره و حرکات مفرطه و الالم بدنیه یا نفسیه حادث
شود بروح مانند غم و غضب و هم و فکر و فرح
و فرح مفرط و سهر و تعب و وجع و اسهال و جوع
و غشی و کده در مسام حلد یا در عرق و تخمه و اورام



و ترک حمام و افراط شراب و زکام و اکثر طعام علامت
در اول روز عدم تخیر بول و نبض و حرارت ملائم و غیر
لزای و ابتدائی آن بغیر نافض و انقطاع تب غیر عرق و
عدم خشونت زبان و تواتر نفس و اکثر نوبت آن یک روز
کایر و کایر کایر زیاد تا هفت تب یوم غمی این است
روح حرکت میکنند بداخل و محتقن میشود سبب غم
علامت ناریه البول وحدت و حرقت و غور چشم و حره رو
و ضعف نبض و صغیر آن علاج آبرن عنزالا خطاط و استحمام
و تریخ ادمان بارده عطره و مغرقات و اطلیه بارده بر
قلب مثل صندل و کافور و گلاب و بله و ولعب مشغول
داشتن تب یوم فرعی و فکر این است که حرکت روح
کایر بداخل و کایر خارج نصف میشود سبب هم یا فکر
علامت غمی است سوائی اینکه در فرعی نبض بسیار ضعیف
علاج علاج غمی است غصبی نیست که حرکت روح
خارج میشود سبب غصب علامت حره رو و شفاغ
و مجوز و سرخی چشم و عظم نبض و حره و حرقت بول علاج

سماح سرود نمودن اهل حسن و حکمایات ملیه و بله و لوب
عجیبه شغل داشتن و ادخال آبرن و حمام و نظول
از آبهای گرم بعد از آبها سرد شرب و فروج و سیرکلا
با شکر رینه و سر و ضماد صندل و کافور و سقش شراب
صنم و رمان و ریاس و صندلست فرقی اینست
که در غصه شدید تر باشد سبب آن علامت علامت
آن علاج علاج آن مع امانت سرور و تخفیر آن تب
سهر تسخین روح نفعانی است سبب ظاهر علامت غور
چشم و زردی روح صغر نبض و ضعف آن و کدورت
بول علاج خواب و استراحت و تریخ بر طبایات مانند
روح بنفشه و کدو و نیلوفر و حمام و غذای صید الکیموس
مانند فرایح تب تبی و نیز تسخین روح نفعانی
است سبب این علامت تبس جلد و الا غرور
صغر نبض و کثرت نخونه مفاصل و کاهلی و کراست
حرکت علاج استحمام از آب شیرین یا شیر گرم و دلک



بآستگی و تریخ بدن بنفوذ و غذا در بارده رطوبه مانند بعضی نیم
برشت و لحوم فراخ و اطراف حدیث اسهالی و افراط
انظر الی خطی و تخمین روح از ادویه طارده سبب ظاهر
علامت وجود اسهال علاج حبس طبعیت و تقویت قلب
با صمد بارد و مقویه مثل صندل و ورد و اقاقیا و
بهار الاس و غذای قابضه بارده مانند ارز یا انیزونیا
و حب الرمان و تقطیع از خرفه تا نرم و گرم و مطلا
بکلاب و عطر باشد تب و جی شدت تخمین روح نفی
است بصورت حمی ظاهر میشود سبب ظاهر علامت
وجود وجع علاج تسکین وجع صمده علاج حمی تعبیه
بعینه تب غشی تخمین روح حیوانی است که حرکت آن
با اضطراب میشود سبب وجود غشی علامت سقوط القوة
و ضعف نبض و اختلاف آن علاج غشی و تقویت قلب و اسهال
بمدرات طلاء و شراب صین الفی و صین الافاقه و اسهال
حمیات یومیه دگریم هست برابر طول ام طالت مذکور شد

حمی عروق صفراوی صنف است اول بسبب غفونت صفرا داخل
 عروق دوم بسبب بلغم عفن در ریه و سینه نیز داخل عروق
 علامت مفارقت و اشتداد آن غثا و شدت زاید از غلبه
 و حمرة نباشد و عرق کم و افراط تشنگی و ضیق النفس بحرارت
 بسیار علاج علاج غلبه سقی ما و الفواکه و ما و الرمان
 با پیست و شربت اجاص و تمرند و سکنجبین و اشربه مطبوعه
 دیگر قویة التبرید و سقی مشقال ابی کم در و خمر مایه کم نمک
 چهار مشقال حلکرم باشند با چهار دانگ طبایر و مثل آن
 شد و دانگ زعفران رافع الشهات است بحر التبرید
 حم مطبوعه که کو نوش نیز گویند موسیت از غیر غفونت
 داخل عروق سبب سخونة خون و غلیان جلالت کده
 علامت لزوم تب و لرزه نباشد و حمرة کوم و رو چشم
 خاریدن بینی و موضع فصد و نبض عظیم لیس متلی
 و فارور کسری و غلیظ و جوانان بسیار عارض میشود



در غایت
در غایت
در غایت

و عرق بنود مکرر در حران و بلند رکها و ثقل و سل علاج قصد
اگر صانع نبود و الا حجامت با رر پیشانی و حلا شربت غلاب
و انبلی و آب انار با پوست و آب شوره و اقراص کافور و عود
قصد شربت با چهار شربت و لعاب اسجول و سنگین با شوره
و آب که و مشوی با سنگین و آب بنده وانه و شیره خارین
و خرفه و غیره غایت التبرید و نهایت التطفیه الدم جمی مواظبه
بلغمی است هر روز بنوبت آید و بلغم خارج عروق
سید عفونت بلغم علامت لرزه بسیار طول و قلت ششما
و تبخیر و و فی و بلغم و رطوبه دهن و صغر نبض و زمان
گرفت هر ده ساعت و گذاشت آن شش ساعت قارو
کار رقیق سفید و کاه سرخ کدر غلیظ و هرگاه از بلغم زجایی
باشند نافض خواهد بود و کاه سرخ از بلغم ترش باشد لرزه
بسیار خواهد بود و قلت تشنگی و اگر از بلغم شور باشد
قشر ریحات بود و وقتی در از بلغم شیرین باشد نه برد

و نه لرزه اند

۹۰
و نه لرزه باشد علاج تلطیف بلغم از آب جود هر با اصول کرفس
و رازیانه بخفته باشند و سنگبین بزور و فی بوقت تب و جلاب
بطبع اصل کرفس و بایان و سوس و اذخر و انیسون و عافیت
و زیت با سنگبین و قرص گل صفرو کبر و طلا مطبوخ میوه
بر و عن زیت دافع تب لرزه است بحرب و خیسانده
خرد مشمش با آب کرم و غسل خوردن و فی نمودن
دافع تب بارد است و حار است بحرب بخور لته
خفص تهیه دفع تب لرزه بحرب و آتش میدان خرفه بار بوند
دافع تب است بحرب و طبع خرما با خلبه دفع تب بلغمی
مسکیند بحرب و اذخر با سنگبین سفوف با فور بحرب دفع تب
است حی لشو تپی است بلغمی لازم سبب تحفن بلغم داخل
عروق علامت برد اطراف و لرزه و عرق بنهایت
کمی مگر عند المفارقت و شبهه بدق است علاج علو ظبه
مگر سنگین از مله آثار نیجا بیشتر است ریح دائره تپی است



فصل در بیان سبب عفونت سودا و علامت مدتها

سودا وی سبب عفونت سودا خارج عروق علامت مدت گز
نیست و چهار ساعت و گذاشت آن چهل و شصت و سردی اندک
اندک ترقی نماید تا مجدداً لرزه و آواز دندان کشیدن صفت است
اول از عفونت سودا طبعی علامت درد استخوان و مهربانی
نیت و نبض صلب و بول در ابتدای سفید و بعد متلون و
در آخر مائل بسیار روان احتراق خون علامت غلبه
خون و حلاوت دهن و سرخی بول و گرانی بدست و سیوم از
احتراق صفرا علامت تشنگی و تلخی دهان و کثرت عرق و
سبب با شیا، حامضه و تواتر نبض و سرح چهارم از احتراق
بلغم که مدت صفرا بلغم را احتراق دهد علامت اول
سفید بول جلد بسیار و سفید برسد و غلظت و سردی و
و کمالی و بطء نبض و قلت عطش و کثرت خواب و سردی
دندان پنجم از احتراق سودا علامت ردیه الافکار
و خواب پریشان و وسواس و سرخی بدن مائل بکبودی

الانسی مع الحفص و الدلی
والورد و الالافیا نصلح
الناسین خدام





ولا غزو کثرت شهوت علاج منزه بجمع انواع فسد و
اگر خون سرخ بود بگیرند و استغراق بجای حقنه و از غذا
و آب سرد در روز نوبت اجتناب نمایند بلکه روزی دارند
و در آب گرم نشستن قبل از غذا فائده دارد و حمام ملائمه
الحرارة و فی قبل نوبت و تب ریحی از سودای دموی
نمودن فصد از قبل تا روز سیوم و بعد فصد غذای گوشت مرغ
و تیهو و گوشت جوان در شور بای آن ماکش و بخود نمکوفه
انداخته بمانند و آب جامه و آب تمر نهد و آب نارین و مسهل مطبوعه
بفاج و افیمون و عاریقون و پوست پیچ بادیان و کالسی عذاب
و آل و شاتیر لازم دارند و عرق کالسی و شره آن با کجین
و در وقت قشعره جات آب گرم با کجین و شرب نمیدرم
سوخه خارشیت دافع تب ریح است مجرب و تدخین
خصیه خشتد خسر دافع تب ریح است مجرب و سه قیراط
شیراز نب با شراب مجرب دافع تب ریح است و دو عدد



در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

سپش در با قلا و سوراخ کمره جامه صبح نمائید دفع تب ریح
است مجرب شره کاشی تازه جوشانده کف گرفته با گلغده
و سنگبین خوردن دافع تب ریح است مجرب و سنگبین
با بخدان با سپنج در دفع تب ریح شراب مجرب و هفت عدد
با قلی را ثقیه کرده و در هر ثقبه یک عدد پسته داخل نموده هفت
روز ریح نمائید دفع تب ریح را مجرب و لیکن نوع کز کردن
ملخ بر صلب تب ریح دافع است مجرب و علاج دیگر آنها
کم و زیادتی همین ادویه است حتی دقیقه نسبت حرارت
خریه بلاماده بر اعضا اصلیه خاصه بر قلب دو صنف است
اول حقیقی است که سبب حرارت خریه با اعضای اصلیه مثل خم
واندوه و غضب و تعب عارض باشد علامت حرارت لازم
خرقه و قلق واضطراب نباشد و توان تر نبض و ضعف آن
و سخنة مواضع غروق و شرابین و تراپید بعد از غذا و این
علامت در ابتدا است اما وقتی که تجاوز کند ابتدا را

بیماری از این نوع
بیماری از این نوع

علامت لاغری بدن و تقشف جلد و برگشتن به زبول و
کو صد غلین و اخرا در و صغر گوش و باریکی کردن و نموده
صخره و غیره علاج تبرید و ترطیب از دخول آب زن و مرصیات از
دین بادام بنفشه و سقما الشیرین و سرطان و شیرین اسفاناخ برای
دفع تب و قی مجرب و لغذیه بقول بارده / بقلة الحمقا و
ملو خیا و خس و قرع و قش و دوع اگر سرفه نباشد و کوم طبع
چنانچه مایه و فرارح و اطلیه بارده بر سینه و سقما الشیرین
و اقراص کافور طباطبائی و عرق گاوزبان و نیلوفر و کاسی و شکر
و شیرین و علف و جو و کاه و برگ خرفه و اسفاناخ و خیار باشد
و اگر سرفه بود کثیرا با شیر و نبات و جای جواب معطر کنند و لباس
کتان مطلق بپند و نزدیکی آبهار روان جادند صنف دوم
دق شیخوخه و دق الهم سبب استیلا ی بس و برودت علامت
عدم التهاب و زبول و بیاض قاروره علاج بمسح بر طبع
چنانچه صفت کرم و تخم مرغ نیم پخت و غسل و شرب و پس آن
حمام و حاجین کبار مثل ترباق و منو دیطوس و نوشدارو



و دوار المنك و بخور از عود و غیره و اجتناب از جماع و حیات
عفن چهار روزه غلبت خالص صفراوی است که روز نیاید و بروز
باید سبب عفونت صفر خارج خروج علامت لرزه شدید غریز
و سخوت لرزایه الید و صد و تنگی و قلق و اضطراب و قی و کاهی
انطلاق شکم و بعد اختلاف نبض استوائی آن و قار و زه ناریه
اللون و مفارقت جرق و اگر طول است دوازده ساعت و اگر
قصر است چهار ساعت علاج اگر شکم نرم بود سه مسهل نشد
و قبل تب آتش جویده کنجبین و شربت اناردانه و آب صندل و
طلا و آن بر سینه و آب سفوره و آب نار با پوست و اگر قفس بود
آب جاحش و بنبل و شربت گل و شربت ولعاب السغول و درواص
کافور و غذا شورائی ترش و از قبول بارده مانند کدو و
و کزبره و اسفاناج و می غلبت خالص صفراوی است ^م اختلاط
بلغم دارد سبب غلط صفر اختلاط علامت مدت نو
برد و از ده ساعت زبانه بود و کاهرتا لب و چهار ساعت
میشود و لرزه شدید و جرق مفرط و زدی بول خشکی

و تلخی دهن نزدیک غلبه کرم بلغم زیاد بود علامت زیادتی بلغم
علاج سنگین علی و بزور کرم و استغراق بلغم بر طمضم خلطین
و اگر طبع قایض بود پس هم مغز خیار خنبر و ترنجبین و هند با و اگر
قاروره غلیظه سرخ بود فصد کنند و آتش جو بخوراند و بعد از
ساعت از فصد سنگین آب سرد و در روز یک نوبت بنهند
نور بار مرغ آب غوره یا نمند و اگر حرارت بسیار بود آتش
جو و خود نمکوفه و ماش موقت و اگر تب حادث باشد و بول
رنگین بنور سنگین علی در شیر بادمان دهند و فی در ابتدای
نوبت فائده مند است خصوص وقتی که دهن تلخ باشد
و کون فائده دارد و حمام بعد نفع و قبل نفع مناسبت
و شراب سفید فائده دارد لیکن کهنه نباشد و قرص نفوسه
آب کرم و فی در وقت لرزه و قرص گل نر و
نقویه محده ضروریست همی غلبه دائم تحقن صغرا و است
در عروق سبب ظاهر علامت علامت غلبه خالص و



هر روز نافض و عرق علاج شربت لیمو و شره کاسنی و بنفشه
و عرق کاه و زباب و شربت انبلی و آلو و انچه اندک تلخین کنند
مثل شربت و ترنجبین و سیار تبرید نکنند و دیگر علاج قوی
ترا از غلبه خالص نمایند حتی تلخی بتعفن داخل عروق بسبب
ظاهر علامت لزوم تب و در ابتدا نافض و برد و خورده
نباشد و کما بر سر ما می شود و عرق نمیشاند و مشابه بدق دارد
لکن حرارت زاده بود و نبض مختلف و زنده ساعت
زمان گرفت دارد علاج استفراغ ماده بمسهل و قوی و
کنجین و گلغند و حلاب و زعل و بادیا و قرص گل با
کنجین و مصطکی و انیسون و با گلغند و اگر امتلای خون
باشند فصد نمایند و ماء الاصول با گلغند حتی غشیه خلطیه تلخ
خام بدل ریخته شود سبب ظاهر علامت تهیج و جبه و غری
به بن و رصاص اللون و بزرگی پهلو و چشم و در وقت بجهان
آلود و در شکم نفخ علاج اسهوب حقه لیمو و بتدریج قوی و



الجزء الاول من مجاز الشافعي

بسم الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي في الاستقام والحكيم الكافي الامام المفيد الجواب
 الاعراض والاثار والخواص اللهم لا استخراج الحسنة والنقلية
 في عبد خصاص المصالح سواي الاركان المحدث في العقاقير خير
 احسان المبدع اغنيان ادوية نافعة بالحكمة على الانسان صغيرا
 وكبير الفايض ومن يوتي الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا والصلوة
 على نبيه القامع للامراض والشكاوي والنافع للمعالجة والتداوي
 وعلى آله الذين علمهم الكتاب والحكمة وصحبه الذين انطقهم
 بالصحة والرحمة اما بعد فيقول المفتقر الى شفاء الكريم
 محمد عبد الحكيم لما توجهت الى شطر الكعبة العظمى وتوسلت
 بتلقاء مدينة العلم الفهم لاستعجني واحد من السادات
 المغارب وطلب مني مجربات طبية جربتها او من كتب وثيقة تختبئها
 فبالله ما تيسر لي الحاج حاجة واسعاف بعنة ففي اثناء ذلك
 بت في ملكة المعظية ليلية في زاوية اعظم غوث الاقطاب

الخاتمة



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
 جمهوری اسلامی ایران

مالیدن باین طریقه ابتدا از سابقها کنند تا اسفل قدم بده را بنهاله
 از بالا بزیر بسیار مالند و سوده تمام بدن را بروغن زیت و کنجد
 و خرو کل و قطه مالند و سنگجین علی باد و درم تخم کرفس
 یا عل باز و فا و آب جویا کنند یا عل بانان دغ غشی مسکنند
 حتی انشیا کوس باطن سرد و ظاهر گرم میشود سبب تخفن بلغم
 زجاجی خارج العروق علامت سواد زبان و شدت عطش
 و اندوه علاج هم نشو بلغمی نفوذ یا باطن گرم و ظاهر
 سرد میشود سبب تخفن بلغم و اگر بر طریق غلبه و صفراست
 علاج علاج بلغمی و از همین راه تب تبی میشود ظاهر و
 باطن سرد و گرمی ظاهر شود سبب ترکیب صفرا و بلغم علامت
 اگر ماده داخل عروق است تب از می نمود بود و اگر خاکی
 است بر طریق غلبه علامت است علاج بلغمی و صفراوی
 بحسب ترکیب همی شطراغ از هم خلط بهم میرسد و ترکیب این تب



این فلفل
از این فلفل
از این فلفل
از این فلفل

یا از غلبه اثره است یا بلغمی است یا از غلبه از نه یا بلغمی است یا اثره است
یا غلبه اثره یا بلغمی است یا اثره است یا از غلبه از نه یا بلغمی است یا اثره است
بحسب ترکیب سبب اگر ترکیب بلغمی دائم و غلبه اثره علامت
او دوام تب و خفت در روز دیگر و لرزه و حرارت حشا و شکم
بالسر در اطراف و اگر ترکیب بلغمی دایره و غلبه دائم بود علامت
شدت لرزه بود و اندک قشوره و اندک اندوه بود و اگر
ترکیب غلبه نایب و مواظبت نایب بود علامت لرزه هر روز
باشد و در قوی و روز ضعیف با قشوره و شدت برد اطراف
و اگر ترکیب از غلبه دائم و مواظبت دائم بود لرزه و قشوره بنا
علاج هر کدام در غالب بود علاج مقدم کنند و سهل و قوی اختیار
نمایند و شربت بزور اگر ترشیل کنند و در آبی له بخت
و گل خرد و بایونه جوشانده باشند و رو بدن را بخار دهند و
در ابتدا نمزیند و ترنجبین و فلوکس و گلغند و کلاب و آب انارین
و شیرین در شیر بادیان مناسب است و در سنتین شربت بزوری

محراب است و مسهل بود نفخ نیست ایارج فیه ادرم شخم فظیل نمیدرم
محموده ریح و قرص آنتین و قرص غافق و قرص کل بعد طویل مفید

است و حمام بعد نفخ ادرام و بشور ابراهن ظاهر جلد فلفهونی
ورم دسوی در اجنهان سبب نزول الدم الفالکد در آورده
و لزانین اجنهان علامت انتفاخ از شدت حرارت و سرخی
کدر و تمدد و درد و فرمان و عظیم نبض و حرارت بول علاج فصد
قیفال و ذراته اصدل اسع و سفید و فوفل و گل ارمنی و ما میثا
و احقاق و کالنی طلا کنند اگر ازین به نشود آرد جو و آرد
باقلا و خطمی و خبازی و بابونه ضماد نمایند و بعد مطبوخ فواکه
قرص بنونه شفا فلوس ورم خونی است خصوصیت عضو نیست
سبب نزول ماده دسوی علامت سوزشگاه اندن
عروق و شرايين و سیاهی عضو و بلند رواجی علاج
شکافتن بشرط عمیق بعد مابرد کر سینه و گل ارمنی و
شربت بکمانی و مازو طلا سازند و شربت سنگبین و دشال آن



و ضماد را ز آرد جوهر لبر که و آب کشتن زخم بر سره باشند لذت دارند
و اگر کبود گردد و حرارت نباشد کماد با آب گرم سوه و عسل
مطبوع تر و زرد و زرد فوق مخلوط با عسل با آرد با قند و عسل
کنند ماثر او درم سرخ دمو بر رو و پیشانی و گاه بر سر و گرد
و نیز خانقرا یا کونید سبب غلطان خون و گرمی در عروق و علامت
سرخ شدن بر رو و علاج فصد قیقل تا وقتی که رخی برسد و حمامه
ساقین و آب نارنج خوش و شیر خیارین و قرص طباثر و غذا
عسل معشر با ماش معشر و کدو و اسفاناخ و چهار تربت و آب
فواکه طبع را ملین کند و غناب بخورشانند و آب آنرا اسکنجین
بخورند و شیر کسبوک کنندم با نبات و روغن بادام سیل کنند
همه با الحاد سرخ باد کونید سرخی است که اگر انگشت
نهند ز انگشت شود برودی عود نماید صفت اول
سبب صفر بود علامت صفرة لون موضع با علامت
مذکوره دویم سبب صفر و خون بود علامت سرخست نبض

در رنگینی بول علاج اولافصد حبه استغراق بمسهل چهار شربت و آب
 انارین و مطبوخ پلید و مطبوخ فلوک و شربت بنفشه و غناب و نارنج
 و لیمون و آب کدو با کنجبین یا آب هندوانه یا شیرۀ خرفه و غناب
 از تراشه کدو و آب کاه و خرفه و آب لسان الحمل و آب غناب الشولب
 و صندلین و فوفل و شیر تر و غذای آش غوره و لیمو و اسفناج
 بروغن بادام و دمای را اول فصد نموده بنار خورم با لیمو
 نزدیک باشند و با التهاج و کوش بود و قدر درم نیم باشند
 از موضع بموضع نار گردد سبب صفرا حاده از عروق مجله
 می آید علامت ظاهر علاج اسهال صفرا از مطبوخ فوکه اول
 و ثانیا از دیاسقونیایا یا بلبله و قمر بند و اگر باقی بماند فصد
 بعد اسهال و اطلیه بارده محفۀ مثل ماز و دوم در سنگ و
 زرد چوبه و گلنا و آتش بسان الحمل بموم و روغن کنجد
 یا روغن کل موم روغن کنند جا و رسبه شیره خورد که مشابه
 بجای و رسا دارد و او را از زن خوانند سبب اختلاط صفرا با بول



علامت کرا و سفید و بنفش کرخ و لزن بسیار دوم
و سلیان ریم و خون علاج فصد و مطبوخ بلبله رز در
ترجمیم بالند و طلا از مازو و پوست انار و صندل و گل
سرخ با گلایه و کرم سفید و وزم است بشور طور اگر از
مژه سودا است سبب نزولی سودا بجلد علامت صلیبیت
و برگاه دست گذارند حس ندارد و قاروره رقیق و نبود
علاج اسهال بمطبوخ انیسون یا جبن واجنه از عدس
باد بخان و زبر کاه و نمک سود و محلل مثل مرهم داخلیون
و اشق و مقل و جری مرغ و ربط و مغز قلم گاو و روغن
و عابها و اگر از بلغم است سبب ظاهر علامت بیاض لون
و سردی ملمس و صلابت اندک علاج بلغم بنی و اسهال جوده
محلل بزرتان بز خطمی ده درم حله بن ابیض است دم
بکوبند و طلا غایند اگر سودا و بلغم است سبب و علامت
مکعب علاج نیز از هر دو قسم ترکیب داده بعمل بردارند نافع

بزره بر آب رقیق با خارش و سوزش بسیار سبب و علامت ظاهر علاج
فصد و شربت غناب و آب بنبل و انارین و لود و و آتش جو و غناب
اسفول و مطبوخ پلید کالی و طلا از سفید و در دار سنگ
صند سفید و کافور با کلاب اگر شدت بسیار کند در صمام اسفید
گذارند و گرد در اجست گل ارمنی و سرکه با کلاب گیند و طلا از
مصفض و زرد چوب و کافور با جی العالم و غذا مرغ باب
غوره نقاطات بنرناست در بدن ظاهر میشود سبب
حدّة و غلیان خون و از عروق بجلدی آید علامت
ظاهر علاج فصد و در آنجا اطفال خون کند و مغلطان
باشند مثل شربت کذرو غناب و آب انارین و عدس مقشر مطبوخ
با سرکه و طلا اسفید و صاص یا مردار سنگ مخلوط از کلاب
و ماء آتش شری بنورناست بعضی خورد و بعضی کلان سطح
مانند برخی سبب بخار حار یا از دم مراری است علامت
شدت حرّت و حرارت و سرعت ظهور و کثرت بجان بیمار



و در وقت تند آفتاب علاج فصد و تسهیل طبع از آفتاب
و نقیصه الودشش زرش و غذا بعد از شش مطبوعه از کرکه و اگر
ساکن نکند در باز فصد کنند علی طاقت و مسهل بلبله زرد
و حب صبر و حب یازنا و قرص کافور با شیره خرفه و کنگبین
با کسغول و طلا از این غلبه شش و اگر در جو بدن
السیوس و خربزه بزر یا لحم آن بمالند و یا از بلغم بود کسب ظاهر
علامت ابيض اللون ویر درد و سحجان در وقت شب
بیشتر علاج مطبوعه بلبله و کابلی اگر ترید داشته باشد و اگر
خون اندک و اسهال مجرای فیه که عاریقون و فتمون
و شحم حنظل و نمک هند و پنچ مشتقال کلقتد ماده درم کنگبین
و قدر انیسون و حمام نفع دارد ما شرا اما اگر
بر و و بریشانی بود و کاهی تا لبر هم میرد و کاهی است که تا
بعضا و داخله و خارجی را بلب سخته و غلیان خون در وقت

بالای جوفه صلیبه علامت کرفی مفرط بر رو و انتفاخ لرور و
ضربان علاج فصد و حمامات ساقین و آب ناز منجوش و شره و خیارین
و قرض طلائیر و سوسنی السبق الکلا و ضادا و شکوفه و بنق در حمام
دافع مائثر است بحرب غذا عمدتاً شربا مائش و کدو در سفالناخ
و آب فواکه و چهار تربت طبع را ملین کنند و در وقت سهال
بر حلق و سینه صندلین و آب کشنیر تر با کاهو آب عنب الثعلب
و اگر ضرور باشد اندک کافور و نسیم عمدتاً بپوشانند و آن
آنرا بسکنجبین دهند و شره کبوس بپزند و روغن بادام سیل کنند و طایف
شره ضریر است مثل با قلی باورم بسیار و شره جاحضه در اول
زیر بغل دویم کشان سیوم زیر گوش کسب نزول ماده کیمیه
علامت تلپ بسیار و ماحول سیاهی با کیده یا سرخ و خفقان
و غشی و کاهرتی علاج فصد کز نکند و طلا نیلوفر و صندل
و کلاب و کافور بر سینه گذارند و شره انار و سیب و آبی
اترنج و حمامات بر موضع مائوف بعد غسل از آب گرم



و مکتبین موضع حجامت و طبوب مثل بنفثه و نیلوفر و کلابه و هزل
و کافور و غیره برده و طای ابرویض با لندنج و برف نکهت دارند
و پر سیاوشان و خطمی و بابونه ضحاک کنند و جد و ارباب را که سایه
طلا غایت دافع طاعون است بحرب آکله مالور و تاگل و
تخفن و فساد اعضا است سبب فساد روح حیوانی یا ترکیدن
آن در آن اعضا علامت قرص یا سبز سیاه یا سبز علاج
دافع از آتش یا ازادویه خاره مانند زنجار و زانج و زرد
مدحج و قلقطار باشد و کره و ذرور استخوان بوسیده
انسان در دفع آکله بحرب و جد و ارباب کوفته ذرور و دافع
کل جراحت مالور و آکله است بحرب و جد و استخوان
بوسیده بالسویه دافع آکله است بحرب و مثل که و سکه است
بایتم ورن آن مردار کنند و قدر روغن کل و موسوم دافع
آکله است بحرب و چوب کشت کوفته که و ذرور و دافع
آکله است بحرب و ذرور خرق سیاه دافع مالور است

۲۶
برای تنه اورام معاینه اورام شیب بغل یا بن ران است کسب
موارد طالح یا صالح در آن موضع علامت ظاهر علاج مر ضیات
بعد تنقیه بدن و فصد و اسهال و تقلیل غذا و غذا شورایی باشد
که با لثه بادام و اسفناخ پخته باشند دهنده و مسیت کلان مبدور
الشکل و بزرگ جلد می باشد شیب ماده غلیظه غریزه نفی
بلغم علامت هرگاه انگشت نهند مثل ورمی اگر چه در رانند
محسوس شود بالا و ته زود علاج بعد تنقیه تنه بادمان حاره
و نهاد خمیر باخ و روغن و نمک رافع تحلیل اورام عظیمه
مایه است محرب و شحم مثل دهن زیت و شحم ابل و
کاو و لعاب خطمی و بزرگ کتان و حله خراج از اورام طاره
کثیر الحجم است هر دو جوهر و ریم جمع شود شیب ماده غلیظه
تحت جلد که محسوس شده باشد و متعفن گردد علامت استنشاد
و ممدد علاج در اول فصد و اسهال و اگر در اطراف
بود قوی بهتر تر از اسهال است و مرم از کل فرو و نفه



و نطول از طبع اصل کوسن آسمان نونی و پنج خطی و زوفا و ابلیل الملک
و بزرگتان و با بونج و قرطم کوفه تا لیل بزه خوردندید باصلا
بود و بعضی منسوب بگوشت در رفته و بعضی مسقف بزرگ
و ممدور و بعضی مسما ی بصورت میخ و بعضی دراز و کج و
بعضی متعرج بود کسب خلط غلیظ خند بلخی در عروق خلل
یافته تحریر کرده باشد علامت حدس حکیم علاج خون اگر
غالب بود کم کنند و مطبوخ افیمون و صاب ایازج که ترید
داشته باشد و ماء الاصول بروغن بادام و غذای رطب و ضماد
بخنه عنصل دافع تا لیل است بحرب و بخور بر گرد دست کز
دافع تا لیل است بحرب و خون موش طلا و دافع تا لیل است
بحرب و قتیله پنه که یکطرف سوخته و طرف دیگر بر تا لیل گذارند
در دفع تا لیل است بحرب و آب باد بخان بار و غن زیت جوانه
در دفع تا لیل بحرب است البته و زرنج با لکین کجند مسای
الوزن طلا و دافع تا لیل است بحرب و ذرور سوخته موی انسان

طلاء در دفع قروح خفیه و غیره فحرب التبت خنجر اکثر کرده
در کردن و زیر غل میشود و کوتاه کردن را اکثر بود و بعضی را
سخت و بزرگ شود سبب رطوبات غلیظه فحبه تحت الجلد
سبب سینه و تخم پیدا شود علامت ظاهر علاج تنقیه بلغم بقی و اسهال
و تقلیل غذا و از غش بر سر وضاد از خردل و بزر را بخره و زرد
البحر و زراوند و مقل و اشقی و زیت و موم و مانند زفت و
عنصل و اصل کرنب و اصل کبر و مقل و ترس بالسر و شهد و
زیت و مرهم داخلیون کا خاصه مع الایساحوقا و منجیه
مثل دقیق شعور و ترس بزفت و بول البصی همچون کنند وضاد
نمانند و ضما که گندم آبی کثیر دفع خنجر است محرب و در او ارم
حاره و غذویه نیز محرب و مار سیاه را با چهار طل روغن زیت
یا کنجد و تخم کتان و خمیر مایه و انجیر و علك و اگر سر نکند بشکافند
اذ میا و مسیت بیاض اللون و متریخی اللحم سبب رطوبه ریه
علامت سید و استرخا که مرگه زانست نهند اندک دشرشن بماند
و سردی و گرانی و ثقل و درد نباشد و بول غلیظ و بیض منشاری



علاج اسهال بلغم و بحر طبات و تقصید خل و آب بانظرون نمک
و دلك زيت و طلا از نمک و رماد کرم درخت انگور است
و شب و صبر همراه کرده سکنه و رمیت غلیظ از گوشت بلند
سبب بلغم غلیظ علامت وقتی که حرکت دهند جمیع جهات
حرکت کند و از خود تا خریزه کلان میشود و کیسه رات و بزرگ
بدن است و چهار قسم است اول شحمیه دوم عسلیه سوم اردمالیه
چهارم شریزیه شحمیه از همه اصلب است و حس ندارد علاج جمیع قسم
تنقیه از بلغم جت قو قایا و غاریقون و ضماد محلل مرهم داخلین و از
ادویه که خاص این مرض است اشق را بر حل ساخته ضماد نمایند
و خاکستر بنج کرب زرق خمیر نموده بزیت آنجه طلا کنند محراب شهید
باروغن کل مجموع ریشهای شهید و بلغمی را دفع است محراب التبتة قو قایا
مخده است که خلف گوش خصوصیت دارد سبب بلغم غلیظ علامت
ظهور پس گوش خاصه علاج خاکستر ملزون و وی نوعی از صف
است و رماد این کس که را کوس است همراه روغن کوس

فایده های بسیار از این کتاب
در این کتاب مذکور است

محراب التبه عقد در سبب عذو و طایر میشود در پشت کف دست و
پا و ریه نیز میشود سبب نزول ریاخ غلیظه علامت ظهور در موال^{ضع}
مذکوره اگر بالا ام است علاج شلستن از جوب و حده ضداد بصر
و حنض و اقا قبا و وضع قطع کرب و تن با استحکام تمام و اگر بالا ام
است علاج تریخ از قیر و طی در طرف مس کشند و سر آن را بندند
تا محرا شود و طلا آن دافع خنار است و طلاء کوفته
لحقات بار و غن گا و اورام حاره را نافع است سرطان ورم
سودا و سیت مثل صورت سرطان میشود سبب از صفر اسودا
سوخه علامت ابتدا مانند بادام عده زیاده بود صلابت بسیار
و کمودت و مد و الشکل بر گاه از چیزی قائم گیرند عرق سرخ
و سیاه مانند پای سرطان ظاهر شود و وقتی که جراحت نکند
سیاه بود و آنچه جراحت انجامد ماده صفر و سودا بود آنچه
جراحت نکند بلغم و سودا است و بدترین آنست که برشت بود
علاج استغراق سودا و فصد الحل یا با سلیق و اسهال بمطبوخ
اقیمون بتکرار و شک جو و نیره خرفه و خیارین و گوشت مرغ و



گوسفند و غنبل الشلب در آب کاشند و آب کبکج در اول دهند و مرهم سفید
رصاص و توطیا و مغول و مردار سنگ و گل ارمنی مساوی شادنج
مغول آب لسان الحمل در مکه حوض و شاسته صبح عربی سه خرو
بموم و روغن گل طیار کنند و مداومت نمایند و حوالی ورم بگل ارمنی
و آب غنبل الشلب آب کبکج تر بمانند و اگر سرطان باطنی بود علاج
نکنند مگر با صلاح اغذیه آب شش جو و شیره خرفه و طلائی سوخته سخا
بار و روغن گاو و سرطان متفرج را دافع است مجرب و کرب بشیره نیز
بمانند و بار و روغن گل طلا کنند دافع سرطان است مجرب و پیرما
خز گوش با ستر طلا و دافع سرطان است مجرب البتة عرق مدنی رنده
از بدن برمی آید و اول شیره میشود و آب له می باشد سبب فضل
حاردموی و سوداوی یا بلغم محترق و اکثر این مرض از زیر ناف
تا پشت قدم بود علاج تنقیه بقصد با سلیق و صافن از جانب
مخالف و اسهال بحسب قوا یا و افشیمون و طبع بلبله سیاه و طریقل
صغیر در و سنا و شایسته و آنچه تجربه بود اینست که اسفول را
بر که و کلاب بچوشانند یا تخم مرو اول بر روغن گل موضع را چرب
کنند عده ضماد نمایند و اگر التهاب زیاده بود از تنقیع صبر باب

کافی چند روز سهیل دهند و موضع را نیز ازین طلا نمایند و دام
علتیت که فاسد سازد مزاج اعضاء و بپای آنرا بلکه عند افراط کقوط
اعضا میشود و جراحت و تقیع حادث میگردد سبب غلبه سوداهاست
و در ایام حیض انجماء نطفه دو نوع است اول مواد که از دردی
خون و ثقل حادث شود علامت عدم تاقط اعضاء و زوال
حس و غلظت مواضع و نفس محو الصوت و حرقه برشته و موی
پاشیده در داء الاسهال نیز گویند دویم سودا که از مره صفا متولد گردد
و تاقط اعضاء و تا کل لازم می آید مشکل العلاج است علامت
در ابتدا حرمت رنگد و چشم مائل بسودا و ضیق النفس و خشونت
آواز و بسیاری عطسه و بوی از بینی و عرق سینه و بدبوی کرو
آب چشم و خواب بریشان و شق ناخن و خند و بترات در اعضا
علاج فصد قیفال از دست راست بوده استراحت و بوده است
چپ رگ اصل و در میان هر فصد حمام و بروغن بادام و سکه کاوشیر
عورت بدن را مالند و بینی چکانند و قی فائده کلی دارد و چهار با خاصیه
عرق چهل منقال میل نمایند و از خاکستر چوب بخر و بورد در آب و در مایه
تفتیت
در مقام
در مقام

شب بمانی بدن نشویند و هر روز آرد با قلی و حلیه و بوره و شنان
مساوی الوزن طلا کنند حمام و طبع حلیه در صابون داشته باشد
تفع دارد و در آب معتدل هر روز در آیند و جوده شربت
افستین و غذایان جو و خود آب بزرگوشن مرغ و بط و زرده
تخم مرغ نیم بشت و مایه رضای و اقتصار بر شیر کوفته و ریخت
بیش از غذا جیره چشم بزرگوشن کرم با خارش یا سوزش و تا کل
سبب شدت صفر با سودا علامت خشکی بزرگ و سیاهی و طوبت
کمتر و گاه بتهل بود و هلاک کند علاج فصد اگر خون غالب
بود و طلا نمده با اضافه کافور و این طلا مخصوص است
در درم و کل ارمنی و کافور طلا کنند و نیز انار ترش بشکافند
و بکوبند و جوشانند جوده کائیده بر لسته نهند و به بندند خفف
بزرگ صغیر مانند ذره با فراط خارش شود سبب رطوبات قویه
و بخارات حاره غلیظه علامت خشونت بزرگ با خارش و
اندک درد علاج فصد و مسهل و حمام و شستن در آبی که
بابونه و اکلیل و شیج و سوس جوشانیده باشند و بدن را

بشوند و مکرر و خا و سرکه مانند و ماز و وزرد چوب و روغن
گل و کلاب و سرکه در حمام مفید است مفید است نار فارسی بثره
بر آب رقیق با خارش و سوزش بسیار سبب جوش صفرا علامت
خارش با سوزش مافراط و سوزشگی معلوم شود علاج فصد
و شربت عناب و آب تمر نهند و آب نارین و آب کشکدو
و آب کدو و لعاب اسفند و مطبوخ پنبه زرد و از سفیده
و مردار سگ و صندل سفید و کافور و اندک کلاب طلا نمایند
انل را با حوض و انار طبع ماده شربا دافع نار فارسیست محب
ضاد سیاه غیر محرق دافع قروح آتش است محب التبه نبات الیل
خاریدن در شب با بثره در وقت سردی شب سبب احتباس و
تنگی مسام علامت زنت خلل در شب علاج تنقه فصد و اسهال
و توسیع مسام مجام و مالیدن آب کرفس و باقی علاج خارش توره
بثره متفرقه و بیشتر خراش شود سبب خلط غلیظ صفاوی علامت
ظاهر علاج سریم زنگار و دواء حاد جد مریم الحمر و اسود داحس
و رمیست کرم در ناخن بهر کشدید عارض میشود سبب ماده



۵۳
برگاه دست ندارند ورم کم شود و لون باد بخانی بود علاج از شاه
بلوط و مازو و افاقیا بشو و عربیه مرسته و بلبه و فزک است چهارم
است آنچه از خون است علامت گرانى سر و امتلاى عروق
و برآمدن رگها و حرکت آن و شیرین دنان و گرانى کاله چشم و سرخی
رو و درد اعضا و رنج دانهها مایل سرخی و ته آن سرخ و سیاه
علاج فصد صافى افید و اگر مانعی نباشد حمامه مثانه و ساق و اگر
بر سر و رویم باشند رگ سببانی زنند و ذر و خاکستر کاذر لازم گیرند
محب التیام جراحات است و نثاره هر دخت هر خوانند با وزن آن
انیسون سوزانیده التیام دهند زخمها است محرب و تدا بر دیگر از
کتب طوالت حاصل نمایند آنچه از صفراست علامت زرد رنج و
لاغر و قلعی دنان و تشنگی و بیخوابی و خشکی دنان و بینی و بینی و رعیت
نبض و خیالات زرد پیش چشم و زرداب بسیار بر آید علاج
شربت نارنج و لیمو و آب انارین و انبلی و کلنجین و فصد اگر مانع
نباشد و الا حمامه و مسهل صفرا باین طریق پوست بلبه زرد و سنا و مکی



اینکه در این کتاب
از این کتاب
در این کتاب

و شایسته پنج مشغال و انبلی و آلود و تخم کاسنی و اندک شفا و تخم خرو
و ریوند و گل سرخ مشغال و عذاب و پستان بیست عدد و شربت
بیست مشغال با تخم بزمین بیست مشغال شکر گرم نموده بدیند و در پنج
از بلغم است علامت در ابتدا و سردی جلد و کاهلی و بسیاری
خواب و آبرفتن از دمان و بینی و گرانگی سر و چشم و اندک از هوا
سرد و چیز نازک و کسید بول و غلظ و عظم نبض و جراحت
سید و شوره ناک و ادرار طوبات علاج تنقیه بلغم حب
اصطخفون بر این محبوب ایارج فقیه ادرم پوست پلید صبر و انبلی
یکدم ترید ادرم شایسته مشغال محمده و ششم حنظل دودانک و مقل
درم با انیسون بندند و بد و نوبت بخورند و آنچه از کوداست
علامت گرانگی و خشکی رو و بخوابی و تیره گی رنگ و رقه نبض
و بطلی و کسیدی بول و خشکی چشم و بینی علاج تنقیه سودا بمطبوخ
افیمون و علاجه تفصیل باشد نشان این مختصر نشاید شور غریبه
جوششی بود کسید رنگ و نه آن صلب و سرازیم و اندک زرد آب

کتاب فی الحوائج
در طب و تفریح
و تندرستی
و تندرستی

رود سبب سودا از بلغم سوخته شود علامت ظاهر علاج فصد و اسهال
بیطبوع افیمون و ضماد اسبغول و تخم مرو کوفته و آب کالنی و قنبر
بخیه بروغن بنفشه شلیم بشور بود در پیشانی دردناک و صلب و حوالی آن
سرخ بود سبب خون فاسد علامت ظاهر علاج فصد و اسهال
و شق نمودن و اصلاح برهم افیمون و مرهم رصاص و مرهم خل
بشور اصداع بشره بزرگ شبیه بدنبل خورد صدغ بود سبب خلط
رطوبی مخلوط خون فاسد علامت سرخ زرد و نضج نیاید ^{گاه}
چیز بر آید سوای خون نیاید علاج فصد فتقال و تنقیه کرم و ضماد شمر
و آرد با قلی در سرکه عجبین و بمالند بشور بخیه بشور جرارت بود و زرد
آب جاری شود و با خشک ریشت بود سبب سودای سوخته علامت گرداو
خورده و پخته باشد و گاه بابت و خفقان و غشی گردد علاج فصد و اسهال
و بطبوع افیمون و شربت فواکه و آب ارین و تقلیل غذا و طلا بصدل
و گلاب و کافور رسیده گذارند و بر جراحت مرهم کافور و مرهم سفید
و گل ارمنی و سرکه بمالند بشوقفا در سج کردن میشود سبب خون تیز
در مجاری نخاع آید علامت شبیه بدنبل و بالیم شدید علاج فصد و



اسهال و ضمای بورق و اسهول لسان الحمل سحقه و شربه بر ظاهر بدن میشود
و غائر نباشد و قروح خشک کن مائل بحمزه و وصف است اول سحقه طبعه
که رطوبات جاری شود شربه گویند سبب فضلات صفراوی و رطوبات
عفن مفرج زیر جلد ظهور و بروز دهد علامت اجرا زردی آب
و اگر بلغمی است بی حرارت و اگر صفراویست کوشش و اگر دموی
است کثرت اجرا رطوبت علاج فصد قیقال و فصد پیشانی و
خون آنرا بر حرارت مجروح مانند و اگر مانعی باشد حجامت یا متعاقب
قوی و طلا کرکیت با ماش و صنع عربی دافع سحقه است مجرب
و بر قروح شرنیه نیز مجرب و روغن کنجد و ورق کوس سفید
طلا کنند و کاغذ سوخته با سر ضماداً محرب و بیخ کوس سودو
عود بلسا ذر و رانافع و عس و اقا قیا بر و روغن گل گدازند
و بادام تلخ و مازول بر کنند و بر هم اهرم مردار سنگ و خون
سیاوشان و اندر روت و زرد چوبه بر باشد با روغن زیت
مانند صنف دوم سحقه خشک در شوره مانند کسید رنگد بود سبب
خلط بلغمی یا سوداوی رطوبت شود در جلد شران کند علامت
ظاهر علاج مطبوخ آفتیمون و بلبله و شاه تره و شربه و غذیه طبعه



[illegible]

مازو و زرد چوبه و زراوند و مردار سنگ برابری و غن گلی بمالند
و نمک و زشتان کبود چند کثرت مالیدن کوفه رطبه را زایل کند
محب و حب ایاریج مخصوص این مرض است و ذرور قنب کهنه
دافع جراحات است محرب و ذرور کافور با مردار سنگ و خون
سیاوشان دافع اجرای خون و رافع جراحات است محرب
بشور صغاری که ابتدا سرخ میشود و همراه خارش بسیار گاهی می پزد
و چرک می پزند و گاهی چرک میشود سبب فساد دم و مخالطه
صفرا و سودائی محترقه با بلغم مالح و انواع بسیار دارد علاج فصد
و اسهال بمطبوخ بیدیه و سنا و شاتره و مامیران و فستقین با
حب تربید و صبر و غاریقون و شحم خنظل بوجه طلا از مردار سنگ و
ورق حنا و شحم خنظل و اقلیمیا، فصد و دقیق عدس و سیاه
بالر و روغن زرد و انجم با حصنض و سماق طلا در دفع
حب است محرب و بمطبوخ انار که متهرا با پوست و دانه
شود مدقوقا و طلا دافع حله صفرا و لیست محرب و طلا در رنگار
با فندق سوخته و کثیرا سرخ و سپید تخم مرغ دافع کل جراحات

این دانه را
در آب و روغن کتان
یا روغن زیتون
مالند

بدن است بحرب و سحر با مروارید و سرگس کوسمار در دفع حرب است
حرب و در وقتیه آب طبع کنجد و هموزن آن نقیج مؤثر و دیگر
و نیم وقتیه روغن کنجد و نصف وقتیه انیسون ناشتا خوردن دفع
حرب است بحرب و شانه هر شک با حاد در حمام طلا کردن
دفع حرب است بحرب و طلا و در مانا با سرکه دفع حله و
حرب است بحرب و طلا و عصا به کرفس با روغن گل و سرکه
دفع حله و حرب است بحرب است حله فاخته خشک بلا شور سب
بخارات حریفه ماله لزاء تحت جلد علاج فصد و اسهال و حمام
و ماء جبن تکرار او دلد و رد بار سرکه و قلیل بوق و اندک
آب کرفس و امتناع از جماع و کار است که شور دارد و خونت
با حله و ذاللم بهر که سوختگی آتش علاج جغات با نر اول
مالند با روغن گل سپیده تخم مرغ و روغن گل طلا نمایند و اگر
بر سینه نهاده بپزند و بخت سازند بدین دوا عدس و کتان و گل سرخ و
چند کرات بشویند و بعد آرد جو و سپیده تخم مرغ و روغن گل طلا
نمایند و اگر سوختگی بسیار بود و بدن متلی و قوی باشد فصد
بعد مرهم اسفیداج و موم بزور روغن گل یا کنجد و پنخ خرو و سپیده

در
سینه



۵۶
و اگر د بسیار بود سپیده تخم مرغ و قلیل کافور باد شتام امراض
ظاهر جلد نمش و برش و کلف نمش نقطه سیاه مائل بحمره مستدیر
کامیز دراز و برش نقطه خورد سیاه و اکثر بر رو شود و کامیز بود مائل
سرخ و زردی بود خیلان مثل این مرض است اما از جلد بلند
نمود و کلف هم قسم است اول مائل بخضرت و زردی سبب
بخار خون کوضه از سودا در موده است علامت فساد موده
قسم دوم سبب آن خون سوداوی غلیظ علامت
غلظ در جلد و سیاه مائل سرخی در رتیب ریح اکثر بود
و در زمان گرم بسیار شود علاج فصد با سلیق است عوارض
و اسهال مراد از اسهال بمطبوخ افیمون و بلبله و حب
غاریقون و ایارنج فیه با ماء الحبن بسجوف مهمل سودا
و زیت انبلی و آب و عناب و سفوف افیمون و تربد یکم شقال
و غاریقون و افیمون سه نوبه با سکنجبین عمل آرند و بعد
تنقیه طلا از بوره و کلل فلفل و مغز تخم خرزهره و ترا بترک



و با قلی و خم تراب و کندر و در ریحنی و قسط و مغز بادام تلخ و تراب
 سیاه و بنج کوسن کبود و فحین و شیره انجیر و طلا دیگر یونجه
 آمیخته گذارند علاج خیلان اینست اگر بسوزند و بکاوند و بر که
 بشوند و بموم روغن طلا نمایند و ضماد بوسیده بطم غرغره
 دافع کلف است مجرب و زهره با شکر کین آن منفرد ایا
 ترکیب طلا دافع کلف است مجرب و صابون با رنق و سلیمانی
 دافع نمش و کلف است مجرب البته بادشنام حمرة مفرط است
 که عارض میشود بر رو مثل جذام سبب سوخته دم حاد در طرف
 جلد می آید و بروز میکند و گاه قرص بسیار علامت ظاهر
 علاج فصد و تنقیه خلط محرق و تبرید و ترطیب بجا و الجین
 که از سنگجین بزور ساخته باشد و بیشتر افیمون و غاریقون
 درین مرض خصوصیت دارد قوبا خشونت بود بر جلد و
 نوع است اول از خون رقیق سبب مره سودا که خون را
 بجان دیده علامت نزع و رفتن زرداب دویم از ملغم

و با قلی و خم تراب و کندر و در ریحنی و قسط و مغز بادام تلخ و تراب
 سیاه و بنج کوسن کبود و فحین و شیره انجیر و طلا دیگر یونجه
 آمیخته گذارند علاج خیلان اینست اگر بسوزند و بکاوند و بر که
 بشوند و بموم روغن طلا نمایند و ضماد بوسیده بطم غرغره
 دافع کلف است مجرب و زهره با شکر کین آن منفرد ایا
 ترکیب طلا دافع کلف است مجرب و صابون با رنق و سلیمانی
 دافع نمش و کلف است مجرب البته بادشنام حمرة مفرط است
 که عارض میشود بر رو مثل جذام سبب سوخته دم حاد در طرف
 جلد می آید و بروز میکند و گاه قرص بسیار علامت ظاهر
 علاج فصد و تنقیه خلط محرق و تبرید و ترطیب بجا و الجین
 که از سنگجین بزور ساخته باشد و بیشتر افیمون و غاریقون
 درین مرض خصوصیت دارد قوبا خشونت بود بر جلد و
 نوع است اول از خون رقیق سبب مره سودا که خون را
 بجان دیده علامت نزع و رفتن زرداب دویم از ملغم

و با قلی و خم تراب و کندر و در ریحنی و قسط و مغز بادام تلخ و تراب
 سیاه و بنج کوسن کبود و فحین و شیره انجیر و طلا دیگر یونجه
 آمیخته گذارند علاج خیلان اینست اگر بسوزند و بکاوند و بر که
 بشوند و بموم روغن طلا نمایند و ضماد بوسیده بطم غرغره
 دافع کلف است مجرب و زهره با شکر کین آن منفرد ایا
 ترکیب طلا دافع کلف است مجرب و صابون با رنق و سلیمانی
 دافع نمش و کلف است مجرب البته بادشنام حمرة مفرط است
 که عارض میشود بر رو مثل جذام سبب سوخته دم حاد در طرف
 جلد می آید و بروز میکند و گاه قرص بسیار علامت ظاهر
 علاج فصد و تنقیه خلط محرق و تبرید و ترطیب بجا و الجین
 که از سنگجین بزور ساخته باشد و بیشتر افیمون و غاریقون
 درین مرض خصوصیت دارد قوبا خشونت بود بر جلد و
 نوع است اول از خون رقیق سبب مره سودا که خون را
 بجان دیده علامت نزع و رفتن زرداب دویم از ملغم



کتابخانه ملی
 ایران

در کتاب التلخیص فی
طب الباطن

شور مخلوط بخون علامت در قعر جلد بود و پوست از جلد جدا شود و مدور بود علاج بر سه مرتبه است اول مرتبه قهقهه که بزودی پیدا شود و در گوشت کرات بکند بخند وجه علاج نمایند وجه اول روغن گل و دوم جری مرغ و ربط سیوم سوم روغن که کثیرا با صبر آمیخته باشد چهارم صمغ اللود در سر اسفنج ملیده زرد بر که ششم حنظل بر که دوم مرتبه که قلیلی در جلد کرات باشد علق گذارند و ضماد قوی از اول و سر را لایم دارند و هم اشق و کندنش و زرد صوب آب طلا نمایند سیوم فردمانا سر که روغن گل چهارم مازوی کوفته و صمغ بر که مرتبه سیوم که بنجایت شدت بخور جلد کرات نموده باشد علامت خاریدن و خشونت و قشر جلد علاج فصد و مسهل افیمون بماء الحبین و حمام بخند کرات و آب انارین و آب آلود و ترندی بگللاب و غذا مرغ آب غوره و طلا بادویه و جرب باقی بده برسم اسفند علاج نمایند و سندروس باشد و کبریت و قطران دافع قویا است مجرب و کشونیز با سر که طلا و قویا را دفع کند مجرب و خردل

سندروس ان سخن با سر
د کبریت و عجن بالقطران و
طی علی القویا از المها
الکبریت و القطران و
سندروس و انشا در
یزیل القویا طلا و سر
الکبریت و القطران
سندروس و انشا در
یزیل القویا طلا و سر
الکبریت و القطران
سندروس و انشا در
یزیل القویا طلا و سر



دفع قویا است بحرب و ضمار محلول و دفع کوفه بالیون و قدری
نوشادر در دفع آثار جلد است مجرب البته برص و بهی برص
بیاضیت که در جلد بدن ظاهر میشود سبب غلبه خلط
بلغمی و استیلای برودت تحت جلد علامت از بعضی اعضا
شروع نماید و جود تمام بدن را اللهم احفظنا بک
و سوراقت غلبه سفید نماید و سفید ابرو گردد و امدت شود
و اگر کورن جلد خلالتند خون بر نیاید و رطوبت سفید ظاهر شود
و بهی اندک غور کند و مثل برص سفید نباشد و اکثر جاها ممتد
بود و موی که بر او سیاه باشد خلاف برص علاج بتدریج
قی فرمایند و حوض بکرات طلا نمایند و اگر تا بستان بود
اسهال حب صبر و حب سکنج و حب یارب تجویز نمایند و
این مسهل سفید است صبر متقال و تربد هم درم و غاریقون
درم و سکنج و شحم حنظل نیم درم حب بنند و هم درم تا سه درم
میل کنند و در همین اطر بغل و تربد و ایاز غصیر اکیدرم و

دفع قویا است بحرب و ضمار محلول و دفع کوفه بالیون و قدری
نوشادر در دفع آثار جلد است مجرب البته برص و بهی برص
بیاضیت که در جلد بدن ظاهر میشود سبب غلبه خلط
بلغمی و استیلای برودت تحت جلد علامت از بعضی اعضا
شروع نماید و جود تمام بدن را اللهم احفظنا بک
و سوراقت غلبه سفید نماید و سفید ابرو گردد و امدت شود
و اگر کورن جلد خلالتند خون بر نیاید و رطوبت سفید ظاهر شود
و بهی اندک غور کند و مثل برص سفید نباشد و اکثر جاها ممتد
بود و موی که بر او سیاه باشد خلاف برص علاج بتدریج
قی فرمایند و حوض بکرات طلا نمایند و اگر تا بستان بود
اسهال حب صبر و حب سکنج و حب یارب تجویز نمایند و
این مسهل سفید است صبر متقال و تربد هم درم و غاریقون
درم و سکنج و شحم حنظل نیم درم حب بنند و هم درم تا سه درم
میل کنند و در همین اطر بغل و تربد و ایاز غصیر اکیدرم و



خفّه در درگت سبب میسر دماغ علامت بعد استفراغ یا تعب درد
جوع یا بنحوایی یا غموم علاج تبرید یا غذیه مرطبه و تدبیر بادمان
و تعیط با تنفّاح و شحوم و از جوشانده گرم با کلاب خرقه را تر
کره برگردانند درد گرم را ذایل کند محرک است بعضی در اکثر
درم گراست که خود نیز گویند سبب بخارات غلیظه یا خلط
ردیه سوداویه حاره یا بارده علامت سحجان بادنی و تازی
باضوات و خواشش تبارکی و تنهائی و تن آسانی و عدم
اقتدار نشودن چشم و غیره علاج استفراغ خلطی را از و بخار
تولد یافته بایزد و تقویت کربادمان مبرده مرطبه و خفته است
بعضی مرغ که اسبیه شود یا کافور و بنزر البنج صداع حار را در
محرک است شقیقه درد نیم گراست سبب بخار است یا اخلاط
حاره یا بارده علامت ضربان شدید در شرائین و کون درد
کسی که سر را قایم گیرد علاج کلی خلطی که سبب است بعضی
و اسهال و عصاره اکلیل الملک باز عفوان مخرب کل ضربان



۵۲
تخم حنظل دانگ و قدر حب النیل اینهمه یک شربت در ماهی و
بار میل کنند همیشه اطراف نفل فائده دارد با حلخین علی بن علی
و حمام حرق بسیار مفید است و خربق کبود و روغن کوفته
دریخ طلا نمایند و زرنیخ سرخ با قطران سواد با سرکه طلا
کنند در حمام و دیگر شیطانی و عاقر قرحا و صفض مکی و خردل
و سیاه دانه و زرنیخ و کل شقایق و خون سیاوشان و برودن
برابر آمیخته با سرکه طلا نمایند و بکعبه اسفیل را کوفته برابر
رسته جها سازند و آب کبرم بخورند دافع بهق است مجرب
و تدبیر روغنی از سفید غلیو از را جوش دهند تا متهرا شود
دافع برص است مجرب و کثرت تخم شقایق سفوف را هر روز یکبار
باب کرد دافع برص است مجرب و شونیز با سرکه طلا
دافع برص و بهق است مجرب و شکم مار سیاه را شکافته
اشاره را دور نموده از شاه مسفرم خند که از آب بسیار
باشند بر ساخته محل شق را دوشه در آتش گذارند تا بخت



تا پنجه سنود پس شاه حسفرم را بیرون کرده طلا سازند دافع
برص است مجرب و آب کنیز با بنج و برگ و گل روغن زیت
تنصیفاً جو شانه آرد خشت کرده طلا و دافع برص است مجرب
و غر آب زنده در ظرف گذاشته با براده حید و ترشیا چهل
روز در سر کهن ریخته دفن کنند تا حاصل شود دافع برص را
محب است و کتب موضعه و خنزیر با عسل طلا و دافع برص است
محب و کرده بزر را شرح کرده کو کرد بران پاشیده کباب کنند
و آب ترشح را بر بوق سفید طلا غانند دافع برص است مجرب
و غصص را پوست او و لبن جدا نموده کوفته با سرکه در حمام
طلا کنند دافع برص است مجرب البته برص اسود را قوبای
مقشر گویند لون بدن را سیاه کند با شونت و با حله بود پوست
جدا شود علاج مانند علاج بوق سیاه بود مگر زیادتی مسهلات
قویه و حمام و طلا زاک و کو کرد و قوط و کند و تخم ترب
زیاده غانند بوق اسود بقلیل تفاوت اسودیه از قوبای
واندک غایر سبب ماده سودا علامت اسودیه اللون

و کر که دافح بهق سیاه دست مجرب و آب شیر شربت افیمون

بامطبوخ پلید و خوف افشیمون هر روز که متقال با آب

پیردامع بهی اسودا ملک محرابیه عرق برآمدن آب

علامت عقب کثرت اکل بود علاجه تنقیه بدن و تقلیل

وجوع و ریاضت یا از اتساع ساق و عجز قوه از فهم و

السرخا قوسه ما که است علامت بعد عرق ضعف علاج

برنج چخته در سماق و لشنیز خند داشته باشند بدفعات

میل نمایند و این روغن کاه را به آب بپزند و با آن شستنی

واب پیمان ورنه ورور و ...
ملا ب... صرف مانند مفید است و غذای

مانند بر و گوشت نمک و شقوق اطراف و لب و وجه که

جميع يوسنت جلد يا جرارت مجفف يا بهرودت مديف

يا بجل اب سور حديج و سور رعد و سور
منه الى ايام و صفه و نشارة

مجلد ۱۰۰
در مملکت طبرستان
فی الزیت
طهران

و مرغ و شرب شیر با و روغنها و روغن بادام در همین و عصی الرعی
یکهفه بخورند جده مطبوعه افستمون بار و روغن بادام و عصی الرعی
موسم روغن طلا در حمام نفع تمام دارد و این موسم روغن نفع
کلی می بخشد موسم و روغن کنجد و روغن لعل و شاکسته و چربی و
کیرا و لعاب حم آبی افید است و مازوراکوفه و عسل و روغن
زیت و عسل البطم و چربی بط و مصططکی و زوفا و شاخ
ایل سوسنة و عسل طلا کنند و طلا و شکر ف با موسم روغن
کل شقاق را دفع است بحرب سحونج جلد خراشیده گمی بو
رفتن است سبب برداشتن چیزها در شست یا رسیدن چیزی شدن
علاج فصد و تبرید موضع بخرقه که سرد کرده باشند جده
مردار سنگ بکلاب یا کل ارمنی بکلاب و کل کلاب و آس
بیار سحق غصه طلا نماند جده مرهم مردار سنگ و سفید
انتفاخ اصابع بالیده گمی انگشتان گاه بجد و گاه بلام حله میشود
سبب بسته شدن فضول و خشکی و انجماد آن در جلد انمله

علاج آب گرم و آب سوس و طینج جفتد رو آبی که درو
 انجریسیانند و جو کشنده باشند و کرنب با عدس معطر و
 کر سینه و ترس یا آبهای شلغم بخته باشند طلا کنند صنان
 بد بو بر خجل و جلد و نتن بول و براز و عرق سبب عفونت
 اخلاط و خبث آنها بسبب تناول سرد و خلطیت و جلد و
 غیره علاج مضمود و مسهل و غذا سر لطیف و بلبلجات و
 نوشدارو و جود غسل آروغ شب یمانی و برگ کوسن و
 صندل سفید بدن را طلا نمایند و اشق و صندل سفید
 و سعد و پوست اترنج و مرزنجوش و شانه سفرم و
 اشنة و کل و کلای شب یمانی مساوی الوزن کوفته
 بنج طلا کنند قطاه جراحیت در نشست گاه بالکری
 و اندک در دسبب کثرت نشست بر یک وضع علاج
 ناممکن است تغیر وضع دهند و رودع مانند حوض
 و افاقیا و گل ارمی و ماز و گلنار بر که مانند و اگر

یک حاشیه
 در ورق
 نوشته شده



السحاب في سرورين كواكب عليل

است مجرب و تکرار ضاد ملس دافع داء الثعلب است مجرب
و مسی در سر که خیسانده چند روز بگذارند تا لبر شود با لثا
ضاد کردن دافع ریزش مو است مجرب و ضاد کنندش
با دو وزن آن زرنج و روغن زیت برابر انبات مو و دافع
داء الثعلب و رفع داء الحیه مجرب و پیه رو باه با پوست تخم
مرغ تکلیفًا بیا منجته طلا نمودن آن دافع داء الثعلب
مجرب البته صلح از قسم همین که مرض است خرا و ابره
اجسام صغار مثل سوس از ته مو و از فرومات مسامات و از
تحت جلد و از فوق آن جدا شود کسب بخارات بلغم ثور
و خون مخلوط بمزه سودا و سیوست مزاج علامت
ظاهر علاج اگر اندک بود روغن کدو و روغن بنفشه و
عسل بمالند و آب صندرو و آرد با قلی و خود و بوره
و خطمی بر آرد کرسنه و تر مس و لعاب اسفول و
اگر بسیار ریزش کرد مسهل بلغم و سودا بحمام و طلائی

و باغ ابرار که در آن
بهری از دنیا نیست
و باغ ابرار که در آن
بهری از دنیا نیست
و باغ ابرار که در آن
بهری از دنیا نیست
و باغ ابرار که در آن
بهری از دنیا نیست

مانند حله و بوره و آرد نخود و خردل با سرکه و روغن بنفشه
و فصد فقال در دمو شیب کسید سوار است سبب افراط
اجزیه بلغم تحت حله و ارتفاع بخارات بعلت غلبه حرارت
عربی و ضعف حرارت عزیز علاج علت اگر پیش از وقت
بود تنقیه بلغم از دماغ با ایا ریج فیه و شحم حنظل و غار یون
واشته باشد و متعجون حاره مانند ماده الحیوة و سرید و طول
و اطرینفل کبیر و صغیر و بلیده مربی و تر یاق و اجتناب از لبنیات
و ترشیات و خضریات و فواکه و از شراب متواتر و از کلاب
و کافور و از کثرت حمام و غذ قلیه از گوشت آه و طبع و
و کبابها و مسطحه بدار چینی و زیره و کروبا و آبکامه نمائند
و سفت روز هر روز طبع و نیم توله مغز سرخ گوش با آب و نم
شراب تازه گاو و مرغ دفع شیب است و قضیب شراب عقیص
مسحوقا بروغن زیت جوشانده طلا در دفع شیب است مجرب
و حنظل را جوشانده سوراخ کرده دانه بیرون نموده بروغن مملو

ساخته نقبه مسدود فرموده بخیر گرفته بر آتش گذارند شربا و
 تخضیقا در حمام دافع شیب است موجب و غراب بنده را در ظرف
 کرده مساوی وزن باراده حدید و ترشیا و برابر بر
 زیر گریس کپ دفن کنند طلا آن در دفع شیب است موجب
 نخاع شکستگی و جراح است اگر شکسته شده است و
 در در صبر و صبر و کند و خون سیاوشان و افاقا مفید است
 و اگر شکسته است استخوان را بیرون آرند و از مرهم مانند
 مرهم و مرهم کافور اندمال کنند و اگر جراح بر شکم است
 شرب روده بیرون آمده است روده را بجای او
 برند و اگر جلدت او تنفیخ الریاح اندرون نرود شراب
 گرم کرده بشویند تا نفخ آن تحلیل یابد عجزه باب کشیز و
 صندل صوالی آن را در سازند و بمحام درارند یا تا دستانها را
 یکجا آرند و روده را اندرون کنند و مع هذا روده را اگر تنگی
 باشد جراح را به بختگی آورده دمان کشاده نمایند تا اندرون
 آید و بگذارند که سر بر سر رساند اگر سیاه شود قطع نمایند

الشب مع الفص
 والسماق دافع
 الجراحات الخالده
 والطلوبات الجارية
 ذرور را در جرح

جراحت عصب اخراض نماید فطرات غرایب بپرسا نند چون
اطول است رجوع بکتاب طوال نمایند تا صور هر جراحتی که
چهار روز بگذرانند تا صور گویند دمان تنگ و اندرون کشیده میباشند
و چندان الم ندهد و ترشحات رطوبات منقبضه کند سبب خفت ماده
و نزول در آن موضع و تا کل علامت ظاهر علاج سستن بکلاب و آب
صابون و زرنیخ و نوشادر مخلوط باشند به پنبه که نه شراب مروج ساخته

کند و از جراحت اگر خون رفتن نه ایستد بر جهت مقابل محج نهند
و اگر طبع قبض باشد خیار چید دهند و غذای ماست موش و خود و عسل
و اسفناخ و چقندر و کدو و روغن بادام میل نمایند و اجتناب از شراب
گوشت حلوا کنند و موسیائی بار و روغن زرد یا با قدری شراب مفید است

و چون این مواضع طولانی است بکتاب طوال رجوع اولی است و تراب
 المرببات بازرده تخم مرغ نیرشت بکشتعال خوردن التیام استخوان را
 مجرب است خلع بجا زدن استخوان از جایه قایم است علامت
 کجی عضو نقصان حرکات و درم علاج برفق نشد و بجا آرند
 و معات و کل خرو و بازرده تخم مرغ گزیده ماعده ال بندند و دیگر
 خلع مندر فک گویند و خلع زفوه که چنبر کردن است خلع
 که منقلب و دوش است و دیگر گرفت اندک بیرون آمدن استخوان
 علامت اندک نتواند و بعضی حرکات ممکن باشند و همین وی
 و درم حرکات همه جانب خلاف ارادی پیدا شود و بعضی ممکن
 بود و در وی حرکات همه جانب ممکن است علاج موضع
 بروغن کل مالند و برک مود کوفته باشند و به بندند و از
 معات و کل خرو و بازرده تخم مرغ طلا کنند در تدبیر دفع مسموم
 مشروب و ملذعه و مسموم را تا یکروز منع خواب است و سم
 اگر مشروب است ورقی مبالغه نمایند و اگر ملذوع بود در بستن
 موضع لدغ قوت شرط است و مکیه ن عضو گزیده ضرر

